

EBOOK

WWW.X-SHOBHE.COM

مرکز پاسخ به شبهات و سوالات

کتاب الکترونیکی

پاییز ۹۰ - شماره ۱

EBOOK -- WWW.X-SHOBHE.COM



فهرست مطالب

شبهه 1: یهودیان ساکن فلسطین مدعی اند که اگر فلسطینی ها 60 سال است که به آنجا آمدند، این سرزمین هزاران سال متعلق به بنی اسرائیل بوده است و قرآن شما نیز بدان تصریح دارد؟ پاسخ درست چیست؟

4

شبهه 2: یکی از دوستان اهل سنت : چون علی (ع) دخترش را به ازدواج خلیفه ی دوم درآورد، یا فدک و ماجرای خانه ی فاطمه صحت ندارد و یا آنان آشتی کرده و ماجرای کربلا دروغ است؟

6

شبهه 3: وقتی می گویند: ولایت فقیه در طول ولایت الله و رسول الله است، انتظار مردم، جامعه ای در حد جامعه ی رسول الله (ص) است. حال آیا چنین است و ولی فقیه مسئول این کاستی ها و ضعف های اجرایی نیست؟

7

شبهه 4: وقتی خداوند کریم در قرآن می فرماید «من از رگ گردن به شما نزدیکترم»، دیگر چه نیازی به «توسل» داریم؟

10

شبهه 5: نوری زاد گفته: آنجا که یک یهودی، علی را به محکمه می خواند، چرا من نتوانم رهبر را به محکمه ی مجازی خویش بخوانم؟ پاسخ این جمله چیست؟

11

شبهه 6: نقش، جایگاه و مبدأ آدابی چون حلقه ی ذکر و رقص سما در سیر و سلوک و عرفان اسلامی چیست؟

13

شبهه 7: نظر دین اسلام در مورد «زمان های موازی» چیست و آیا در قرآن کریم در این مورد مطلبی آمده است؟

15

شبهه 8: می گویند: عاشورا در پاییز بوده، پس هوا گرم نبود و امکان استفاده از شیر شتر یا حفر چاه نیز ممکن بود و... علت، ریشه و پاسخ این شبهات چیست؟

16

شبهه 9: می گویند: در قرآن تناقض هست، در دو آیه بیان شده که یهودی ها و مسیحی ها به بهشت می روند و در یک آیه بیان شده که فقط مسلمان ها به بهشت می روند؟

17

شبهه 10 (مربی): مهم ترین موانع پیشرفت نظام جمهوری ایران را به زبان ساده توضیح دهید.

19

شبهه 11: منظور اصلی امام خامنه ای از «بصیرت» که این همه بر آن تأکید دارند چیست و چگونه به دست می آید؟

20

شبهه 12: مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟

21

شبهه 13: مگر قرآن برای هدایت همگان نیامده است، پس چرا تفسیر؟ نگوید سنت و حدیث وجود دارد، فرض کنید به جز قرآن در اختیار ما نیست و پاسخ دهید.

23

- شبهه 14: ما مسلمانان اعتقاد داریم اولین سوال در آن دنیا نماز است، هر کس نمازش قبول است به باقی اعمال رسیدگی می کنند. پس تکلیف یک آفریقایی، امریکایی و ... که از نماز نشنیده و یا مسیحی است چیست؟

25
- شبهه 15 (املش): گناهان یا رفتارهای ناشایست انسان، چگونه و چه تأثیری بر طبیعت می تواند داشته باشد؟

27
- شبهه 16 (کرج): فرق متعه (ازدواج موقت) با زنا چیست؟ آیا تا به حال کسی به خاطر غیر شهوت ازدواج موقت کرده است؟ چه دلیل منطقی بر جواز آن وجود دارد؟

29
- شبهه 17: فرق کسی که دانشمند است ولی اعتقادی ندارد، اما خیر است و شاگردان بسیاری تربیت کرده با مؤمن و اهل نماز ولی بد اخلاق در قیامت چیست؟

30
- شبهه 18: عده‌ای در 19 یا 20 مهر به عنوان سالروز شمسی عاشورا مراسم می گیرند. آیا صحیح است و بدعت نیست؟

32
- شبهه 19 (تهران): شخص جوانی موسوم به دکتر فنبیری، در تهران جلسات و مریدانی دارد و می گوید حضرت فاطمه (ع) امام نیست که الگو باشد؟

33
- شبهه 20: شبهه می کنند: این چه خدایی است که مرگ را این چنین سخت قرار داده، نکیر و منکر چنان وحشتناک گذاشته و فشار قبری قرار داده که شیر مادر از ناخون ها بیرون می زند؟ (با استناد به کتاب سیاحت غرب).

34
- شبهه 21: خداوند به پیامبرش فرمود: بگو علم غیب نمی دانم. پس چطور امامان (ع) درباره‌ی آینده صحبت‌های فراوانی دارند؟

35
- شبهه 22: دیدگاه اهل سنت راجع به کربلا و عاشورا چگونه است؟ آیا عید گرفتن در عاشورا ربطی به عید گرفتن بنی‌امیه دارد؟

37
- شبهه 23: دوست سنی سه سؤال از من کرده: پیامبر اکرم (ص) علم غیب داشت. پس اگر با ابوبکر و عمر دوستی کرد، مقصر در غصب ولایت خود ایشان می شود که سبب قدرت یافتن آنها شد. نام بسیاری از راویان حدیث در منابع شیعی عمر است. چرا به هنگام فرار، علی (ع) را در بستر خود قرار داد که احتمال ترورش می‌رفت، ولی با ابوبکر به غار رفت. آیا نباید علی را از خطر حفظ می نمودند؟

39
- شبهه 24: دلیل عقب ماندگی جوامع اسلامی از لحاظ صنعتی و علمی نسبت به کشورهای غربی چیست؟ آیا «دین» مانع پیشرفت بوده؟

41
- شبهه 25: درجات وجودی از جمادونبات شروع شده به هیولامی‌رسند. هیولارابه طور کامل توضیح دهید.

43
- شبهه 26: در وحدانیت خدا شکی نیست، اما چرا در قرآن همه ی افعال را جمع «ما» به کار برده است؟ آیه‌ای ندیدم که فعل «من» در آن به کار رفته باشد.

44
- شبهه 27: در قرآن کریم تصریح شده که خداوند هر که را بخواهد هدایت یا گمراه می نماید. اگر ما اختیاری نداریم، پس ثواب و عقاب برای چیست؟

45

شبهه 28: می‌گویند: در قرآن تناقض است. شراب (خمر) را از عمل شیطان خوانده، ولی می‌گوید در بهشت نهرهای شراب (خمر) جاری است؟

47

شبهه 29 (تهران): در سایت‌ها مطرح می‌کنند: «اگر ولایت فقیه بر همه ی شیعیان جهان ولایت دارد، پس چرا علمای کشورهای دیگر در مجلس خبرگان شرکت ندارند»؟ پاسخ چیست؟ [تکرار به علت کثرت سؤال مجدد]

49

شبهه 30: در جهان امروز چگونه می‌توان زن را به اسلام دعوت کرد و به او گفت: شهادت یا ارث تو نصف مرد است و ... ؟

50

شبهه 31: در دانشگاه‌ها و محیط‌های دانشجویی بسیار مطرح می‌شود که «استیون هاوکینگ» با نظریه ی عوالم موازی ثابت کرده است جهان از هیچ به وجود آمده است. چه دلایل فلسفی و منطقی در پاسخ وجود دارد؟

51

شبهه 1: یهودیان ساکن فلسطین مدعی اند که اگر فلسطینی ها 60 سال است که به آنجا آمدند، این سرزمین هزاران سال متعلق به بنی اسرائیل بوده است و قرآن شما نیز بدان تصریح دارد؟ پاسخ درست چیست؟

«x-shobhe»: پیش از این در پاسخ به سؤال مشابهی به صورت مشروح این ادعا مورد بررسی و رد قرار گرفته بود که با کلیک روی شماره ی (1) می‌توانید [و حتماً] مراجعه و مطالعه نمایید. اما در این پاسخ نیز به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - سرزمین فلسطین متعلق به فلسطینیان است. چه مسلمان باشند و چه مسیحی و چه یهودی و هیچ دلیلی وجود ندارد که در میان تمامی سرزمین ها و کشورهای دنیا، یک سرزمین خاص و متعلق به یهودیان باشد. در ضمن بنی اسرائیل فقط یک قوم در میان همه ی فلسطینی‌ها بودند که قبل از حضرت موسی^(ع) نیز وجود داشتند. برخی متدین بودند، برخی به حضرت موسی^(ع) و انبیای بعدی گرویدند، برخی کافر شدند، برخی انبیای الهی را به قتل رساندند و ...

ب - اگر قرار باشد جهت تعیین مالکیت یک سرزمین به تاریخ گذشته برگردیم، چرا باید این تاریخ به زمان یهودیان متوقف گردد؟ فلسطین قبل از حضرت موسی^(ع) نیز وجود داشته و متعلق به مرد م آن بوده است. حتی حضرت ابراهیم^(ع) نیز در آن سرزمین به دنیا آمده و حضور داشته است. پس اگر قرار باشد سرزمین به «امت» تعلق داشته باشد و نه ملت، این امت حضرت ابراهیم^(ع) بودند که زمانی به دین ایشان، زمانی به دین حضرت موسی^(ع) و زمانی به دین حضرت عیسی^(ع) و در آخر نیز مسلمان شدند.

در ضمن چه دلیلی وجود دارد که «بنی اسرائیل» حتماً یهودی باشند؟! اسرائیل یک شخص بود و بنی اسرائیل به اولاد آن شخص گفته می‌شود، خواه یهودی باشند و خواه مسلمان. و چه کسی گفته است که یهودیان مهاجر از کشورهای دیگر اولاد بنی اسرائیل هستند؟

ج - طبق کدام قانون بین‌الملل یا فرهنگ ملی و یا ... هر منطق دیگری، یک عده می‌توانند از کشورهایی چون امریکا، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس و سایر کشورهای اروپایی به یک سرزمینی مهاجرت کنند و مدعی شوند که چون دین ما یهودی است، اینجا سرزمین ما است؟!

د - چنین نیست که فلسطینیان سابقه ی 60 ساله در سرزمین فلسطین داشته باشند، بلکه سابقه ی چندین هزار ساله در سرزمین خودشان دارند و 60 سال است که از سرزمین شان اخراج شده و برای بازپس‌گیری آن با مهاجمین و غاصبین مبارزه می‌کنند.

ه - به فرض که یهودیان حق داشته باشند در منطقه ی اورشلیم زندگی کنند، چرا باید حق داشته باشند که ملت فلسطین را پس از چندین هزار سال از آن سرزمین اخراج کنند و یا با جنگ و خونریزی و نسل کشی و بچه‌کشی، کل سرزمین فلسطین را تصاحب کنند و ادعای نیل تا فرات داشته باشند؟!

و - اما اگر می‌خواهند راجع به قوم بنی اسرائیل و مالکیت آنها بر سرزمین فلسطین به قرآن کریم استناد کنند [پس از توجه به نکات فوق که قوم بنی اسرائیل الزاماً یهودی‌ها نیستند] لازم است دقت کنند که قرآن کریم سخنان بسیاری راجع به قوم بنی اسرائیل دارد و از جمله آن که اگر واقعاً یهودی بودند، ب اید مسیحی می‌شدند، نه این که مکرراً به قتل او کمر همت ببندند و به همین دلیل ملعون خوانده شدند:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»
(المائدة - 78)

ترجمه: کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم، لعنت شدند، این بدان [سبب] بود که سرکشی کردند و از حد درگذشتند.

مضافاً بر این که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که حضرت موسی^(ع) به قومش گفت: وارد این سرزمین شوید. آنها گفتند: تا اهالی این سرزمین در آن هستند، ما وارد نمی شویم. تو با خدای خودت وارد این سرزمین شو و بجنگ و آنها را بیرون کن تا ما ب یایم و جایگزین شویم. حضرت موسی^(ع) از این حرف ناراحت شد و از خدا خواست تا بین او و این قوم جدایی بیاندازد. خداوند متعال نیز فرمود حال که چنین نافرمانی

می‌کنید، ورود شما به این سرزمین حرام شد و محکوم می‌شوید که چهل سال در بیابان آواره بمانید. اینک به آیات ذیل دقت نمایید:

«قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَلَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَإِنَّهَا مُرَحَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (المائدة - 24 تا 26)

ترجمه: مجدداً گفتند ای موسی تا آن مردم در آن سرزمین هستند ابداً ما داخل آن سرزمین نخواهیم شد، و اگر چاره ای جز گرفتن آن سرزمین نیست تو خودت با پروردگارت بروید و با آنان جنگ بکنید ما همین جا نشسته‌ایم * موسی عرضه داشت: پروردگارا من اختیار جز خودم و برادرم را ندارم و نمی‌توانم این قوم را به اطاعت فرمان تو مجبور سازم پس بین من و بین این مردم عصیانگر جدایی بینداز * خدای تعالی فرمود: به جرم این نافرمانیشان دست یافتن به آن سرزمین تا چهل سال بر آنان تحریم شد در نتیجه چهل سال در بیابان سرگردان باشند و تو برای این قوم عصیانگر هیچ اندوه مخور.

شبهه 2: یکی از دوستان اهل سنت: چون علی (ع) دخترش را به ازدواج خلیفه ی دوم درآورد، یا فدک و ماجرای خانه‌ی فاطمه صحت ندارد و یا آنان آشتی کرده و ماجرای کربلا دروغ است؟

«x-shobhe»: اگرچه این دوست اهل سنت بسیار سعی نموده تا بحثی بر مبنای سفسطه ارائه دهد، اما در این امر نیز موفق نبوده است. در هر حال پاسخ وی با همان شیوه‌ای که متوسل شده ایفاد می‌گردد:

الف - به ایشان بفرمایید که بافتن این همه صغرا و کبرا برای پاک کردن سه صورت مسئله (به جای یافتن پاسخ) است. و این خود اذعان است بر این که اگر مسئله‌ی فدک یا ماجرای خانه‌ی فاطمه^(ع) یا کربلا صحت داشته باشد، هیچ توجیهی ندارد و باید به خیلی از مسائل و مباحث اقرار نمود.

ب - اما ازدواج دختری با شخص یا پسر دیگری و ... به هیچ وجه دلیل متقن و مقبولی بر وقوع یا عدم وقوع یک یا چند حادثه‌ی تاریخی نیست. مضافاً بر این که ازدواج بزرگان بر اساس عشق و عاشقی و لذت و شهوت نیست، بلکه مصالح اجتماعی بسیار متعدد و مهمی در نظر گرفته می‌شود.

آیا می‌توان گفت چون آسیه همسر فرعون شد، پس فرعون بسیار علیه السلام بوده است؟ آیا می‌توان مدعی شد چون امام حسن مجتبی^(ع) و امام جواد^(ع) با قاتلین خود ازدواج کردند، پس لابد آنان در قتل امام محق بودند؟ لذا جهت محو کردن فصل ها و فرازهای مهمی از یک تاریخ، نمی‌توان به این شیوه ها و سفسطه‌ها متوسل شد. جواب نمی‌دهد.

ایشان اگر می‌خواهند بدانند تاریخ صدر اسلام چگونه بوده و آیا حوادثی چون فدک، خانه‌ی فاطمه^(ع) و ماجرای کربلا اتفاق افتاده است یا خیر؟ بهتر است تاریخ بخوانند. دست کم کتب تاریخی و روایات معتبر خودشان [مثل تاریخ طبری، صحیح مسلم و بخاری و ...] را مطالعه نمایند.

ب - فدک، یک سرزمین است و با قهر و آشتی دو تن با یکدیگر، نمی‌توان وجود این سرزمین را نفی یا اثبات نمود. در تواریخ اهل سنت نیز مثبت است که این سرزمین متعلق به شخص پیامبر اکرم^(ص) بوده و آن را چهار سال قبل از رحلت به دخترشان هدیه نمودند و اساساً حتی ارث هم نیست که بگویند از پیامبر^(ص) ارث نمی‌ماند، بلکه هدیه است و حضرت فاطمه^(ع) نیز چهار سال تمام کشاورزی بر آن سرزمین را مدیریت کرده و درآمد حاصله را بین فقراء مدینه توزیع می‌کردند.

اگر همه‌ی دختران ائمه^(ع) با همه‌ی سران مخالف ازدواج کرده باشند نیز دلیل نمی‌شود تا فرازی دیگر از تاریخ، مثل ماجرای خ انه‌ی فاطمه^(ع)، دستور به جمع آوری و آتش زدن هیزم، شکستن در، سقط محسن، ریسمان به گردن علی^(ع) انداختن و ... محو و تکذیب شود. این نیز حادثه‌ای است که در تاریخ همه‌ی مذاهب اسلامی مثبت است.

ج - دوستان اهل سنت، از آن جهت که معتقد، مکلف و موظفند حضرت علی^(علیه‌السلام) را دست کم به عنوان خلیفه‌ی چهارم قبول کنند و هر چه در شأن سه خلیفه ی قبل می‌دانند، درباره‌ی او نیز قبول کنند، دچار تعارض می‌شوند و جهت فرار از پاسخ و وجدان درد به سفسطه می‌پردازند و در نهایت سعی دارند اثبات کنند که آن دو در نهایت آشتی کرده و همه‌ی اختلافات برطرف شد.

حال فرض می‌کنیم که اصلاً آن طور که باب میل اهل سنت است، چنین شده باشد. چه ربطی دارد به خروج معاویه لعنة الله علیه بر خلیفه ی چهارم علی^(علیه‌السلام). مگر بر اساس اعتقادات و فقه اهل سنت، خروج بر خلیفه‌ی بر حق دلیل بر کفر و ارتداد و بغی نیست و قتلش واجب نمی‌گردد؟! پس چرا می‌خواهند خروج معاویه را توجیه کنند و این ملعون را که هیچ ربطی به هیچ یک از مذاهب اسلامی ندارد، تطهیر کنند؟! این که دختر حضرت علی^(علیه‌السلام) به عقد عمر درآمد باشد، چه ربطی دارد به خروج معاویه به خلیفه‌ی بعد از علی^(ع)، یعنی امام حسن^(ع)؟ چه ربطی دارد بر پاره کردن و نادیده گرفتن معاهده؟ چه ربطی دارد بر وصیت به جانشینی یزید بر خلاف وعده و تعهدش؟ و چه ربطی دارد به ظلم و جنایت یزید در کربلا؟! آخر یک ازدواج چگونه ثابت می‌کند که یک حادثه‌ی تاریخی بزرگ در تاریخ اسلام مانند کربلا، که در تمامی کتب تاریخی اسلامی و غیر اسلامی ثبت است، واقع نشده باشد؟!

مضافاً بر این که مگر آنان (اهل سنت)، خلیفه‌ی دوم عمر را با معاویه و یزید یکی و یا هم خط می‌دانند؟! بهتر است این دوست اهل سنت، کمی بیشتر کتاب بخواند. دست کم کتب معتبر خودشان را کمی مطالعه نماید. این روش‌های در بحث بیشتر به ضررشان تمام می‌شود.

شبهه 3: وقتی می‌گویند: ولایت فقیه در طول ولایت الله و رسول الله است، انتظار مردم، جامعه‌ای در حد جامعه‌ی رسول الله^(ص) است. حال آیا چنین است و ولی فقیه مسئول این کاستی ها و ضعف های اجرایی نیست؟

«x-shobhe» توضیح: در متن سؤال آمده «وقتی آقای مصباح می‌گویند...». در حالی که اگرچه آیت‌الله مصباح نیز به این مبحث اشاراتی نموده اند، اما این بیان اختصاص به ایشان ندارد و در متن اسلام است و همه‌ی علما و فقها نیز بر آن تصریح دارند، چه اگر در طول ولایت الهی نباشد، لابد در عرض آن و مغایر با اسلام است.

پاسخ: ابتدا خود و ذهنمان را عادت دهیم که برای بیان یک منظور [مثل انتقاد، مخالفت یا حتی تخطئه]، خلط مبحث نکنیم. چون در این صورت ابتدا ذهن خود و سپس سایرین را دچار اعوجاج کرده و مانع از فهم حقیقت یک مطلب می‌شویم.

این که ولایت فقیه در طول ولایت الله، رسول (ص) و معصوم است، یک مبحث نظری است و اگر عملی شد، محقق می‌گردد. مبحث «هست»ها با مبحث «نبایدها و نبایدها» متفاوت است. این که عالم همه در محضر حق تعالی هست، و بازگشت به سوی اوست و ایمان ناجی انسان هست، دلیل نمی‌شود که همه‌ی انسان‌های این عالم نیز به او مؤمن باشن.

به عنوان مثال: اگر بیان شد که «نماز معراج مؤمن است»، آیا انتظار می‌رود که همه‌ی نمازگزاران معراجی باشند و حیات در دنیا مثل حیات در عرش الهی باشد؟ یا اگر بیان شد «نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد»، انتظار می‌رود در جامعه‌ی نمازگزار ما دیگر هیچ فساد و فحشایی رخ ندهد؟ البته که انتظار نهایی آن است که چنین باشد، اما اگر نشد، نتیجه‌ی می‌گیریم که پس: نمازی که ما اقامه می‌کنیم نماز نیست، نه این که در نماز ایرادی هست.

هیچ ولایتی بالاتر و قوی‌تر از ولایت الله جل جلاله بر تمامی عالم هستی وجود ندارد و اگر کسی در ولایت فقیه نیز شک داشته باشد، در ولایت الله که شک ندارد، اما آیا همه‌ی رفتارهای آدمیان الهی است؟ آیا مشکل العیاذ بالله در ولایت الله است، یا ولایت‌پذیری بندگان؟!

ولایت معصومین (ع) نیز چنین بوده است. مگر گمان می‌کنیم که در زمان رسول الله (ص) جامعه‌ی مسلمین، مدینه‌ی فاضله بود؟ مگر ظلم، جهل، حرص، نژاد پرستی، عوامی و ... بیداد نمی‌کرد؟ اگر آن طور بود، پس چرا ظرف یک دقیقه پس از رحلت، همه چیز متغیر شد؟ مگر در زمان ولایت و حکومت شخص پیامبر اکرم (ص)، فتنه‌ها و جنگ‌ها و منافقین و نفوذی‌ها و ... حتی در خانه‌ی ایشان نبودند؟ مگر در زمان حکومت و ولایت حضرت علی (علیه‌السلام)، خوارج نبودند؟ مگر همه فرمانداران و منسوبین ایشان درست عمل کردند؟ مگر هیچ کدام کم کاری نکردند یا به بیت المال دستبرد نزدند؟ مگر همه مالک اشتر و کمیل بودند؟ یا مگر یاران و سربازان امام حسن (ع) خود را نفروختند؟

ولایت فقیه نیز این چنین است. وظیفه‌ی ولی فقیه هدایت است و وظیفه مردم اطاعت و اجرا. لذا اگر ضعفی در نظام اداری و اجرایی جامعه مشاهده می‌گردد (که بسیار نیز هست) ناشی از ضعف در «ولایت‌پذیری»، چه در سطح مسئولین و چه در سطح عوام مردم است. مضاف بر این که ما «ولایت فقیه» را درست نشناخته‌ایم و گمان می‌کنیم که امور اجرایی (که دست خودمان است) بر عهده‌ی ایشان می‌باشد! رئیس جمهور را ما انتخاب می‌کنیم، نمایندگان را ما انتخاب می‌کنیم، شورای شهر و شهردارها را ما انتخاب می‌کنیم، مدیران و کارگران و کارمندان ما هستیم، قضات و وکلا و کارگردانان و بازیگران و مجریان ما هستیم، کارمندان بانک و بیمه و سیستم حمل و نقل کشور ما هستیم، دانش‌آموز و دانشجو و استاد ما هستیم و...، اما اگر موفق بودیم، هنر خودمان است و اگر ناموفق عمل کردیم، ولایت فقیه مسئول است (!؟) بخشی از بیانات مهم مقام معظم رهبری در خصوص «ولی فقیه» و جایگاه و وظایفش در نظام اجرایی کشور در ذیل ایفاد می‌گردد که لازم است حتماً مورد توجه و تعمق قرار گیرد:

«رهبری يك مدیریت است؛ البته مدیریتِ اجرائی نیست. این اشکال و اشتباه هم در طول زمان، از اول انقلاب تا امروز، در بعضی از تبلیغات ادامه دارد. اینجور تلقی کنند که رهبری يك مدیریتِ اجرائی است؛ نه، مدیریتِ اجرائی، مشخص است. مدیریتِ اجرائی در بخش قوه ی مجریه ضوابط مشخصی دارد، معلوم است، مسئولین معینی دارد؛ در قوه ی قضائیه هم - که آن هم مدیریتِ اجرائی است - همین طور، هر کدام مسئولیتهائی دارند؛ قوه ی مقننه هم که معلوم است. رهبری، ناظر بر اینهاست. به چه معنا؟ به این معنا که از حرکت کلی نظام مراقبت کند.

در واقع رهبری، يك مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه ها و ضرورت ها، مدیریت های گوناگون را به بعضی از انعطاف های غیر لازم یا غیر جائز وادار می کند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیتِ اجرائی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی ها دوست میدارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیمها بدون نظر رهبری گرفته نمی شود. نه، این طور نیست. مسئولین در بخش های مختلف، مسئولیت های مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخش های خودشان، مسئولان قوه ی قضائیه در بخش خودشان، مسئولیت های مشخصی دارند. در همه ی اینها رهبری نه می تواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیم های اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمیکند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بله، آنجائی که اتخاذ يك سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا میکند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع بینی در خدمت آرمان گرایی ها قرار بگیرد.»

(در پنجمین روز از سفر به کرمانشاه؛ در دانشگاه رازی- 1390/7/24)

شبهه 4: وقتی خداوند کریم در قرآن می فرماید «من از رگ گردن به شما نزدیکترم»، دیگر چه نیازی به «توسل» داریم؟

«x-shobhe»: توسل، یعنی وسیله جستن برای رسیدن به هدف. همانطور که در سؤال قید شده است، خداوند متعال در کلام وحی فرموده:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَتَحَنُّنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق - 16)

ترجمه: و به یقین ما انسان را آفریدیم، و می دانیم آنچه را که نفس او بدان اندیشه می کند [چه چیزی نفس او را وسوسه می کند]، و ما بدو از رگ گردنش نزدیکتریم.

اما همین خدای علیم و حکیم که همه ی حالات و نیازها و عوامل رشد و یا سقوط انسان را می داند، در همین کلام وحی و قرآن مجید، به مؤمنینی که قصد او را دارند و می خواهند مراحل کمال و قرب الهی را طی کنند فرموده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة - 35)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید باشد که شما رستگار شوید.

از همین جا معلوم می شود که «توسل» لازمه ی رشد و قرب الی الله است و ما نباید یک آیه را بگیریم و آیه ی دیگر را رها کنیم. چرا که آیات الهی، همه نشانه های هدایت هستند. اما برای روشن تر شدن موضوع نکات ذیل نیز ایفاد می گردد:

الف - نباید چنین فرض کنیم که خداوند موجودی است که در فضا و مکان خاصی قرار دارد (که آن وقت محدود می شود)، و ما وسیله ای مثل نردبان می خواهیم که به او نزدیک شویم و بعد بگوییم او که خودش گفته به ما نزدیک تر از رگ گردن است. بلکه خداوند متعال هستی محض و کمال مطلق است و هر چه هست تجلی نور اوست. اما دلیل نمی شود که مخلوق ضعیف نیز به او نزدیک باشد. یعنی نزدیکی او به مخلوق دلیل بر آن نیست که حتماً مخلوق نیز در عین کمال باشد. بلکه مخلوق (انسان) ضعیف است و باید مراحل کمال را پیماید.

ب - اگرچه مثال کافی و وافی نیست. اما فرض کنید در مشیت شما بذر گیاهی به اندازه ی یک ارزن وجود دارد. در این ارزن قابلیت سرباز کردن، ریشه دادن، ساقه برافراشتن، برگ دادن و به بار نشستن وجود دارد، اما برای به فعلیت رسیدنش نیاز به وسایلی مانند اراده ی شما برای کاشتن، زمین، آب و آفتاب دارد و همه ی وجودش نیز در اختیار و مشیت شماس است که انسانی دارای عقل، علم، حکمت، قدرت و ... هستید. آیا احاطه ی شما بر این بذر، او را از وسایل حیات و رشد و کمال بی نیاز می کند؟!

ج - خداوند متعال فرمود: «من از رگ گردن به او [انسان] نزدیکترم»، لذا خودش برای تجلی و تحقق اراده هایش به هیچ وسیله ای نیاز ندارد، اما ما از او (کمال) دوریم و نیازمند نیز هستیم.

د - پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ابا الله ان یجری الامور الا باسبابها» (این روایت با مضامین متفاوت نیز نقل شده است) - یعنی: خداوند ابا دارد کاری را بدون وسیله به اجرا درآورد. اما این نیاز به خاطر ضعف مخلوق است که ناشی از ضعف مرتبه ی وجودی اوست. لذا مخلوق - بر اساس نظام حکیمانه ی خلقت - نمی تواند هیچ فیضی را بدون «وسیله» دریافت نماید، حتی از طبیعت. نوشیدن یک جرعه آب و یا خوردن یک لقمه نان و یا آموختن یک حرف نیز مستلزم وجود و تأثیر هزاران هزار وسیله است. چنانچه همین ارتباط بین شما با سایت خودتان هزاران «وسیله و واسطه» در میان دارد. از این رو شاهدیم که حتی اگر کسی بخواهد ضرورت نیاز به وسیله را رد کند، باید به هزاران وسیله ی دیگر چون: استدلال کار عقل و فکر است، مثال، بیان، قلم، وسایل ارتباطی و ... متوسل گردد.

و - پس هیچ امری در این عالم هستی بدون «توسل به وسیله» انجام نمی گردد. هدایت الهی نیز بدون وسیله انجام نگرفته است. رسول، وحی، کتاب، امام، نماز، روزه، جهاد و سایر احکام و ... همه ی وسایل رشد و قرب به سوی کمال است. لذا برای رشد و رسیدن به کمال باید به آنها متوسل شد.

نتیجه: لذا چنانچه شاهدیم در هیچ امری گزیری از توسل نیست، اما وقتی بحث ضرورت اتصال، ارتباط و پیروی اهل بیت (ع) که در مجموع بدان «توسل» می گوئیم پیش می آید، عده ای شبهه می کنند که چرا باید توسل کنیم؟! چرا که می خواهند این ارتباط نباشد، تا توسل به امامان خودشان صورت پذیرد.

شبهه 5: نوری‌زاد گفته: آنجا که یک یهودی، علی را به محکمه می‌خواند، چرا من نتوانم رهبر را به محکمه‌ی مجازی خویش بخوانم؟ پاسخ این جمله چیست؟

«x-shobhe»: هر چند اساساً طرح و شایع نمودن ادعاها و اکاذیب هر کسی که جیره خوار سفره‌ی انگلیس شده و ارتزاقی به سبب مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران به نفع صهیونیسم بین الملل برای خود درست کرده اصلاً صحیح نیست (1) [حضرت علی (ع) می‌فرمایند: خداوند لعنت کند کسی را که گربه‌ی سفره‌ی مردم است]، اما از آنجا که بالاخره این مطلب پخش شده و مورد سؤال قرار گرفته پاسخ های ذیل ایفاد می‌گردد:

الف - ابتدا باید انصافاً اذعان نمود که تطبیق و قیاس خوبی بین خودش با یک یهودی لجوج از یک سو، و مقام ولایت فقیه سید علی خامنه‌ای با حضرت امام علی (ع) از سوی دیگر انجام داده است. بالاخره هر کسی به اسلاف خود رجوع می‌کند. «هر کسی دورش کنند از اصل خویش - یاد آرد روزگار وصل خویش». باید توجه داشت که این فقط آرزوی استراتژیک نوری‌زاد نیست، بلکه خیلی‌ها در این اندیشه هستند که چرا استراتژی یهودیان جاهل، لجوج و عنود در صدر اسلام علیه اسلام و مسلمین و به ویژه پیامبر اعظم (ص)، امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را امروز تعقیب نکنند. حتی یک سیاستمدار انگلیسی در دهی گذشته گفته بود: ما باید مجسمه‌ای از معاویه [به عنوان مغز متفکر فتنه و توطئه علیه اسلام و لیدر خود] بسازیم و در میدان‌های بزرگ شهرهای اروپایی نصب کنیم.

ب - این قیاس، موارد مشابه و نیز متفاوتی در تطبیق دارد. از تشابهات آن که اولاً هر دو علاقه و تعصب و افری به یهودیت در وجودشان موج می‌زند. او وابسته به تشکیلات یهودیت عصر قدیم بود و این خدمتگزار صهیونیسم و تلاشگر در راه منافع آنهاست. و دیگر آن که هر دو از ناحیه‌ی تشکیلات یهودیت ضد اسلام تحریک و تشویق شده‌اند.

مورد تشابه دیگر آن که هیچ کدام شناختی راجع به «ولی امر» به حق دوران خود نداشته و ندارند. نه آن یهودی نسبت به امام علی (ع) معرفت و شناخت صحیحی داشت تا بفهمد او نه تنها مخزن علم و حکمت، معدن وحی و حجت خدا در زمین است، بلکه مظهر تام عدل الهی است و هیچ ظلمی از او صادر نمی‌گردد که نیاز به شکایت و محکمه داشته باشد و نه این معرفت و شناختی نسبت به اسلام، ولایت، فقه، ولایت فقیه، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و مصالح مردم این کشور و امت اسلامی دارد. و از وجوه تشابه دیگر، بغض نسبت به اسلام ناب و ولایت است.

ج - از وجوه متفاوت آن است که انصاف آن یهودی بیشتر از این عمده‌ی آمتور ظلمه است. چرا که او شکایتی به محکمه برد و این خودش محکمه برقرار کرده است. «محکمه‌ی مجازی خود»، یعنی محکمه‌ای که در ذهن شاکی ایجاد می‌شود. خودش شاکی است، خودش دادستان است، خودش وکیل است، خودش قاضی است و خلاصه مصداق «خود گوئی و خود خندی، عجب مرد هنرمندی» می‌باشد.

د - وجه اختلاف دیگر این است که در هر محکمه شاکی مکلف است که بر ادعای خود دلیل، برهان، مدرک و شاهد ارائه نماید، اما در محکمه‌ی مجازی و ذهنی، اصلاً نیازی به این موارد نیست. هر کسی می‌تواند هر چه دلش خواست بگوید و در نهایت نتیجه گرفته و حکم مطلوب و باب هوای نفس خود را صادر کند.

ه - در یک محکمه‌ی واقعی، چنین نیست که هر کس هر تهمتی دلش خواست بزند و اگر نتوانست ثابت کند، به او بگویند: وارد نیست. بلکه روند دادگاه علیه او بر می‌گردد و به عنوان ایراد اتهام، ادعای دروغ، بیان کذب و ... محاکمه و محکوم می‌گردد و اگر اکاذیب مطروحه اش فقط شامل شخص خاص و شخصیت حقیقی

او نگردد و با هدف گرفتن شخصیت حقوقی او به یک گروه، جامعه، ملت و امتی تسری یابد، مثلاً اذهان عمومی را به دروغ مشوش کند - سبب پخش شایعه گردد - به اعتقادات مردم اهانت کند - سبب بروز اختلاف، نفاق و فتنه گردد - به نفع دشمن کاری کند - جنگ روانی و تبلیغاتی به راه اندازد - خوراک تبلیغاتی برای بیگانگان و دشمنان تهیه کند و ...، آن وقت است که ح کم و مجازاتش حداقل حبس ابد و حداکثر اعدام است.

و - خوب است وی به جای رجوع به دادگاه مجازی ذهن آشفته، درگیر و وابسته می شود، به دادگاه های حقیقی و واقعی جهان نسبت به عملکرد و مظالم جنایات امریکا، انگلیس و اسرائیل و به طور کل صهیونیسم بین الملل در سرتاسر جهان رجوعی کند و اگر جرأت دارد در این موارد قلمی بزند، و یا دست کم ابتدا خود و مواضعش و اتهام های بی اساسش و اهدافش و دشمنی هایش با کشور و مردمش را به محاکمه بکشد و ببیند برای کمی ارتزاق بیشتر و بهره مندی ناچیزی از چرب و شیرین دنیا به کجا رسیده و به چه روزی افتاده است.

ز - اما راجع به اصل موضوع شکایت و طرح دعوا علیه یک شخصیت حقوقی (اگرچه رهبر)، قانون، ساز و کارهای لازم را پیش بینی و محقق کرده است. لذا همان طور که نظامیان قابل محاکمه هستند، اما به دلیل شرایط و مسئولیت های ویژه، هر دادگاهی نمی تواند آنها را محاکمه کند، الا دادگاه نظامی. روحانیون و حتی مراجع نیز قابل محاکمه هستند، اما هر دادگاهی نمی تواند این محاکمه را انجام دهد، به غیر از دادگاه ویژه روحانیت (که علم و اشراف کامل به فقه اسلام و ... دارد) و همین طور است برای پزشکان در امر پزشکی و ...، قانون نیز «مجلس خبرگان» را جهت نظارت بر عملکرد (قبل از هر شکایتی) و رسیدگی به شکایات تعیین کرده است. لذا اگر کسی واقعاً شکایت دارد، نه این که می خواهد دستی به قلم برده و دادگاه مجازی و ذهنی درست کرده و ضد تبلیغ و جو به راه بیاندازد، می تواند شکایت خود را با استناد لازم ارائه داده و طرح دعوا کند و مسلم بداند که قبل از هر پرونده ای دیگری در دادگاه ها و سریع تر و دقیق تر از آنها پیگیری می شود. جهت آشنایی بیشتر با شخصیت و مواضع وی (که برخی از کاربران گرامی تقاضا کرده بودند) می توانید برخی از مطالب مستندی که راجع به او درج شده است را مطالعه نمایید. مثل:

[پیشکش به ساقی خُمار سپاه عمر سعد و هلهله های این روزهای او/ خُر...؟! نه؛ خرملة](#)

[افشای ابعاد جدید از نفاق بك عنصر ماجراجو و رانتي + فيلم](#)

[نامه سرگشاده بك مستندساز جوان؛ محمد نوري زاد از اول هم رانت خوار نبود، اين هم فيلمها و اسنادش!](#)

شبهه 6: نقش، جایگاه و مبدأ آدابی چون حلقه ی ذکر و رقص سما در سیر و سلوک و عرفان اسلامی چیست؟

«x-shobhe»: حلقه ی ذکر، رقص سما و اینگونه آدابی که به اسلام، سیر و سلوک و عرفان اسلامی نسبت داده اند، هیچ جایگاهی در اسلام ناب ندارد و نقشی نیز به جز تحریف دین، تخدیر عقول و به انزوا و انحراف کشیدن مسلمین ندارد.

«سیر» گام برداشتن و جلو رفتن در «صراط مستقیم» و سلوک تبعیت از سیره ی معصوم^(ع) در تمامی شئون زندگی و رفتارها و حرکات می باشد و عرفان نیز چنانچه از نامش پیداست، «معرفت و شناخت» حق تعالی، ایمان به او و اوج گرفتن در بندگی است و «ذکر» نیز یاد مداوم خداوند متعال و فراموش نمودن او در هیچ حال و کاری است. و این امور همه با عقل، تفکر، تأمل، تدبیر، محبت و اطاعت محض، دقت، مراقبت و عمل صالح حاصل می گردد و رقص و آواز و تار و سه تار نیز هیچ تأثیری در این امور ندارد، مگر تأثیر سوء و به تعبیر حضرت امام خمینی^(ره) همه دکانداری است.

خداوند متعال، پیامبر اکرم^(ص)، قرآن کریم و میزان، یعنی ائمه ی اطهار^(علیهم السلام) که «اسوة حسنه» یعنی الگوی برتر هستند را برای هدایت بشر از ظلمات به نور ارسال کرده است و آنها همه انسان کامل و عبد مخلص حق تعالی هستند. معادن علم و مخازن وحی الهی و مظهر اتمّ اسمای الهی هستند. بی تردید اگر رقص و آواز و تار و سه تار و حلقه ی ذکر، کمترین تأثیر مثبتی در رشد بشر داشت، هم انجام می دادند و هم با آموزش طریق درست آن، انجامش را به بقیه امر و یا دست کم توصیه می کردند، در حالی که می دانیم از این رفتارهای عوامانه و منحرف کننده پرهیز داده اند.

امام زمان، حضرت مهدی^(عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند: «طلب المعارف من غیر طرقتنا اهل البیت، مساوق لانکارنا» یعنی: کسب معرفت از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما می انجامد.

اینگونه رفتارهای عوامانه و آدابی که به نام سیر و سلوک و عرفان انجام می دهند و به آن دعوت می کنند، در واقع چیزی نیست به جز دعوت شیطان از این راه. و قدرت های استعماری و استثمارگری در طول زمان نیز سعی کردند تا با ترویج اینگونه فرهنگ های منحط، ذهن مسلمانان را تخدیر کرده و آنها را از بیداری، بصیرت، شعور و نقش داشتن در سرنوشت خود بازدارند تا راحت تر تسلیم شده و به بیگاری کشیده شوند.

حضرت امام خمینی^(ره) که خود فقیهی معظم، مرجعی بی همتا و عارفی بلند مرتبه بودند، در سخنرانی خود به مناسبت عید غدیر نکات بسیار حساس و عمیقی در ایراره فرموده اند که ذیلاً ایفاد می گردد:

«... خیال کردند یک دسته زیادی که معنای عرفان عبارت از اذن است که انسان یک محلی پیدا بشود و یک ذکری بگوید و یک سری حرکت بدهد و یک رقصی بکند و اینها، این معنی عرفان است؟! مرتبه اعلای عرفان را امام علی^(سلام الله علیه) داشته است و هیچ این چیزها نبوده در کار. خیال می کردند که کسی که عارف است باید دیگر به کلی کناره گیرد از همه چیز و برود کنار بنشیند و یک قدری ذکر بگوید و یک قدری تغنی بشود و یک قدری چه بکند و دکانداری. امیرالمؤمنین در عین حالی که اعرف خلق الله بعد از رسول الله در این امت، اعرف خلق الله به حق تعالی بود مع ذلک، نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچی نداشته باشد، هیچ وقت هم حلقه ذکر نداشت، مشغول بود به کارهایش، ولی آن هم بود. یا خیال می شود که کسی که اهل سلوک است، اهل سلوک باید به مردم دیگر کار نداشته باشد، در شهر هر چه می خواهد بگذرد، من اهل سلوکم، بروم یک گوشه ای بنشینم و ورد بگویم و سلوک به قول خودش پیدا کند. این سلوک در انبیا زیادتر از دیگران بوده است، در اولیا زیادتر از دیگران بوده است، لکن نرفتند تو خانه شان بنشینند و بگویند که ما اهل سلوکیم و چکار داریم که به ملت چه می گذرد هر که هر کاری می خواهد بکند. اگر بنا باشد که اهل سلوک بروند کنار

بنشینند، پس باید انبیا هم همین کار را بکنند و نکردند. موسی بن عمران اهل سلوک بود، ولی مع ذلک، رفت سراغ فرعون و آن کارها را کرد، ابراهیم هم همین طور، رسول خدا هم که همه می دانیم. رسول خدایی که سالهای طولانی در سلوک بوده است، وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد برای اینکه، عدالت ایجاد بشود. تبع ایجاد عدالت فرصت پیدا می شود برای اینکه هر کس هر چیزی دارد بیاورد. وقتی که آشفته است نمی توانند، در یک محیط آشفته نمی شود که اهل عرفان، عرفانشان را عرضه کنند، اهل فلسفه، فلسفه شان را، اهل فقه، فقه شان را، لکن وقتی حکومت یک حکومت عدل الهی شد و عدالت را جاری کرد و نگذاشت که فرصت طلبها به مقاصد خودشان برسند، یک محیط آرام پیدا می شود، در این محیط آرام همه چیز پیدا می شود. بنابراین، «ما نُودِي بِشَيْءٍ مِّثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» برای اینکه حکومت است. به هیچ چیز مثل این امر سیاسی دعوت نشده است و این امر سیاسی بوده است، زمان پیغمبر بوده است، زمان امیرالمؤمنین بوده است، بعدها هم اگر یک فرصت پیدا می شد، آنها هم داشتند این معنا را. انحرافات زیاد شده است. بعضی از اهل علم خودمان هم همین معانی را دارند: «لباس جندی حرام است، لباس شهرت است، به عدالت مضر است». حضرت امیر عادل نبوده؟! حضرت سید الشهداء هم عادل نبوده؟! حضرت امام حسن هم عادل نبوده؟! پیغمبر اکرم هم عادل نبوده؟! برای اینکه لباس جندی داشتند! اینها را تزریق کردند به ما، به ما آن طور دستهای توطئه گر تزریق کردند که ماها هم باورمان آمده است. تو چکار داری به اینکه چه میگذرد! تو مشغول درست باش! تو مشغول فقهت باش! تو مشغول فلسفه ات باش! تو مشغول عرفانت باش! چکار داری که چه می گذرد! در آن وقت، اوایلی که این مسائل پیش آمد، یکی از رفقای ما که بسیار خوب بود، بسیار مرد صالحی بود و او ل کار هم بود، لکن من وقتی یک قضیه را صحبت کردم که در این قضیه ما باید تحقیق کنیم، گفت به ما چکار دارد، حاصل امر سیاسی است به ما چکار دارد! این طور تزریق شده بود که یک مرد عالم روشنفکر متوجه به مسائل، این طور می گوید که به ما چکار دارد. پیغمبر هم می گفت سیاست به ما چکار دارد؟ امیرالمؤمنین هم که حکومت داشت، می گفت سیاست ... حکومتی داشت برای ذکر گفتن و برای قرآن خواندن و برای نماز خواندن و همین دیگر؟! حکومت بود، ولایت بود و تجهیز جیوش بود - عرض می کنم - حکومتها در نصب کردن اینها بود، همه اش سیاست است اینها.»

شبهه 7: نظر دین اسلام در مورد «زمان‌های موازی» چیست و آیا در قرآن کریم در این مورد مطلبی آمده است:

«x-shobhe»: وجود زمان موازی، مستلزم وجود جهان موازی است. اگرچه سابقه‌ی این نظریه را از قرن 19 مطرح می‌کنند و در دهه‌های اخیر و به ویژه پس از توجه به فیزیک کوانتوم نظریات متعددی در این زمینه ارائه شده است، اما اسناد تاریخی نشان می‌دهد که سابقه‌ی اینگونه تخیلات حتی به هزاران سال قبل از میلاد می‌گردد. اما در عین حال هم چنان فقط و فقط یک نظریه «یعنی حدس و گمان بدون هیچ پایه علمی» می‌باشد و حتی شواهد قابل تأملی نیز برای آن ارائه نشده است، چه رسد به دلایل متقن علمی. البته منظور دانشمندان ماتریالیست (ماده‌گرا) این است که شاید جهانی شبیه به جهان مادی مشهود وجود داشته باشد و احیاناً موجودا‌ی نیز در آن زندگی مادی داشته باشند، که چنین نظریه‌ای هیچ گاه به اثبات، نزدیک نیز نخواهد شد. چرا اولاً وجود ندارد و ثانیاً ابزار شناخت در جهان بینی مادی محدود به حس و کشف آن محدود به نظریه و آزمون است و برای انسان جز همین جهان مادی فعلی قابل آزمایش و تجربه نخواهد بود.

اما اگر موضوع را از دیدگاه وسیع‌تری مورد مطالعه قرار دهیم و سخن از «عوالم» دیگر با موجودات منطبق با خود به میان آوریم، به نتیجه می‌رسیم که وجود عوالم دیگر، نه تنها نظریه‌ی جدیدی نیست، بلکه اثبات شده است. عالم ماده، عالم صورت (برزخ) و عالم روح، اولین معلومات انسان راجع به عوالم گوناگون در آموزه‌های دینی می‌باشند که از آنها به عوالم «حیات دنیوی»، «حیات برزخی» و «حیات اخروی» نیز یاد می‌شود. اگرچه قرآن کریم یک کتاب تخصصی شیمی و فیزیک نیست که در خصوص شیمی آلی یا فیزیک کوانتوم سخن بگوید، اما از آنجا که اشارات زیربنایی به جهان شناسی، زیست‌شناسی، انسان‌شناسی ... و معاد شناسی دارد، به همه این عوالم و حتی حیات در آنها اشارات محکم و مستدلی دارد. همین که می‌گوییم: «الحمد لله رب العالمین»، یعنی می‌دانیم که عوالم گوناگونی وجود دارد که الله جل جلاله رب و پروردگار همه‌ی آنهاست.

بدیهی است که در آن عوالم نیز حیات و بالتبع حرکت و زمان وجود دارد، اما نه زمان مادی که از چرخش سیارات به دور خود یا یک‌دیگر به دست آید. چرا که خورشید و زمین و به اصطلاح چرخ فلک، مختص همین جهان مادی مشهود هستند. بلکه زمان به معنای «تقدم و تأخر» یا همان قبل و بعد، که معنای دیگری برای حرکت است.

لذا شاهدیم قرآن کریم از یک «روز» در آن زمانی که دیگر خورشید، زمین، ستاره، سیاره و کهکشان‌ی وجود ندارد سخن به میان آورد و برای این که بشر حاضر در این جهان مادی طول رو ز آن زمان را درک کند، می‌فرماید آن یک روز برابر با 50 هزار سال فعلی شماست. و از موجودات عوالم دیگر چون ملائک و روح نام می‌برد.

«تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (المعارج - 4)

ترجمه: ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (یعنی در روز قیامت) به سوی او عروج می‌کنند.

شبهه 8: می‌گویند: عاشورا در پاییز بوده، پس هوا گرم نبود و امکان استفاده از شیر شتر یا حفر چاه نیز ممکن بود و ...؟ علت، ریشه و پاسخ این شبهات چیست؟

«x-shobhe»: همه ساله از دو ماه مانده به محرم، سایت های ضد اسلام و ضد شیعه شروع به اشاعه ی شایعاتی از این قبیل می کنند و هر چه ایام به دهه نزدیک تر می گردد، شدت این ضد تبلیغ علیه «عاشورای حسینی^(ع)» تشدید می گردد. بدیهی است که این هجمه بی دلیل نیست. یکی از همت‌ها و عزم‌های راسخ ظالمین در طول تاریخ و هم اکنون، تحریف یا حتی حذف تاریخ است.

الف - عاشورا، میدان تجلی انسان کامل «اباعبدالله الحسین^(علیه السلام)» و تأسی کنندگان به او از یک سو و «حیوان انسان‌نما» که در قرآن کریم به «کالانعام بل هم اضل» از آنها یاد شده است، از سوی دیگر می‌باشد. حیواناتی که خود را به شکل انسان‌ها درآورده و گاهی بسیار فاخر راه می روند، می‌پوشند، حرف می‌زنند، تحلیل و تفسیر ارائه می دهند و خلاصه ادای انسان را در می آورند، تا بقیه را فریب داده و مورد حمله و بهره‌وری قرار دهند. حیواناتی که گاه به شکل انسان‌های فهیم و مدافع انسانیت و حقوق بشر نیز در می‌آیند. مثل سران ظلم در امریکا، انگلیس، اسرائیل و اروپای امروز. وقتی ظاهر آنان را می بینی، گمان می‌کنی که بسیار عاقل، عالم، فهیم و انسان‌های درجه یکی هستند، اما واقع این است که چون تابع هوای نفس اماره‌ی خویش هستند و حاضرند جهان را به خاطر متماع نفسانی به آتش بکشند و انسان‌های بی‌شماری را بدرند، حیوانی بیش نیستند. خالق‌شان می‌فرماید:

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان - 43 و 44)

ترجمه: آیا کسی را که هوس خویش را خدای خویش گرفته ندیدی؟ مگر تو کارگذار او هستی [مگر می‌توانی وکیل او باشی و او را برهی]؟ * آیا می‌پنداری بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ که آنها جز به مانند حیوانات نیستند بلکه روش آنان گمراهانه‌تر است.

ب - عاشورا، واقعه‌ای است که از سوی حقانیت آل محمد^(ص) و امامت، ولایت و حکومت حقه را و از سوی دیگر یزید و یزیدیان زمان و ماهیت واقعی حکومت باطل [اگرچه به نام اسلام باشد] را در هر شکل، قیافه و لباسی که باشند، تا ابد معرفی کرده و هویت واقعی‌شان را برای انسان‌ها آشکار نموده است، تا راه سعادت را از چاه هلاکت بشناسند. لذا دشمنان اسلام، به ویژه منافقین که می‌خواهند به نام اسلام مردم را از راه خدا منحرف نموده و در نتیجه به استعمار، استثمار و استعمار بکشانند، از ذکر این واقعه بس یار نگران، ناراحت و متضرر هستند و چون هیچ پاسخ و توجیهی ندارند، سعی در پاک کردن اصل صورت مسئله می‌کنند.

ج - چنانچه بیان گردید، این شبهات همه ساله مطرح می‌گردد. بدیهی است اگر در امکانات امام حسین^(علیه السلام) شتر ماده‌ای وجود می‌داشت و آن شتر نیز شیرده بود، آنان استفاده کرده بودند. بدیهی است که چاه آب حفر کرده و به آب نیز رسیدند، اما به فرمان عمر سعد آن چاه با یک یورش به جمع کوچک آنان، از دستشان خارج شد. و در مهر ماه هوا حتی در تهران هم گرم است، چه رسد به بندر عباس، اهواز، نجف، کربلا، عربستان ... و حاشیه‌ی خلیج.

این حرف‌ها بسیار سبک است. هر کسی می‌داند که حتی چند ساعت دویدن بدون آب، و حتی در هوای پاییزی تشنگی‌آور است، چه رسد به یک روز جنگیدن. سه روز از محاصره‌ی کامل آب گذشت، ذخایر موجود نیز [با توجه به این که منبع‌های 20 هزار لیتری نبودند] و بیش از 120 نفر از زن، کودک، مرد، پیر، جوان و ... از آن استفاده می‌کردند، به پایان رسید. چاه نیز از دستشان خارج شد و خلاصه جنگ آغاز گردید.

فضای جنگ، فضای شمشیر زدن، اسب تاختن، پیاده دویدن، گرد و خاک غلیظ خوردن، زخمی شدن، شهید شدن، درد، الم، غصه خوردن برای تکه تکه شدن عزیزان در مقابل چشم، ترس، استرس، خشم و ... می‌باشد. پس حتی یک ساعت بی‌آبی، برای تشنگی مفرط کافیست. چه رسد به یک روز و آن روزی مانند عاشورا.

در 11 اسفند سال 1388، با توجه به این که شایع نموده بودند هر کجا رودی هست، حتماً اطرافش دشت سرسبزی وجود دارد، با درج عکس فضایی از فرات، پاسخ همه‌ی این شبهات ایفاد گردیده است که گرامیان می‌توانند مطالعه نمایند. (1)

شبهه 9: می‌گویند: در قرآن تناقض هست، در دو آیه بیان شده که یهودی ها و مسیحی ها به بهشت می‌روند و در یک آیه بیان شده که فقط مسلمان‌ها به بهشت می‌روند؟

«x-shobhe»: متأسفانه طبق معمول آنقدر بغض و عجله در پیدا کردن تناقض در قرآن و طرح آن در سایت‌ها و ارسال ایمیل برای دیگران دارند، که نه تنها همت نمی‌کنند تا از دو نفر سؤال کنند، بلکه حتی حوصله نمی‌کنند تا آیه را چند بار بخوانند و در آن اندکی تأمل کنند و با او بفرمایید [تجربه ثابت کرده است] که حتی روخوانی قرآن را درست نمی‌توانند، لذا ترجمه‌ای می‌خوانند و دو واژه یا لفظ را با هم قیاس می‌کنند و گمان از این که چیزی پیدا کرده‌اند و مانند ارشمیدس به کشف بزرگی رسیده‌اند، بیرون می‌پرند و در سایت‌هایشات فریاد «یافتیم، یافتیم» می‌زنند. و چه خوب است که شما عزیزان تأمل می‌کنید و سؤال یا شبهه را مطرح می‌نمایید و جویای پاسخ می‌گردید.

نویسنده‌ی شبهه و به اصطلاح یابنده‌ی تناقض، به دو آیه ذیل دال بر بهشت رفتن یهودی‌ها و مسیحی‌ها اشاره نموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره - 62)

ترجمه: به درستی کسانی که مؤمنند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه بیمی دارند و نه غمگین شوند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (المائده - 69)

ترجمه: بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و آن‌کسان که یهودند و صابئان و ترسایان، هر که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورد و کار نیکو کند، پس بر آنها بیمی نیست و آنها اندوهگین نشوند.

و به یک آیه نیز جهت قبول نشدن هیچ دینی به غیر از اسلام اشاره و استناد نموده است:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران - 85)

ترجمه: و هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.

پاسخ: امام حسین (علیه السلام) جمله‌ی بسیار زیبا و ژرفی دارند مبنی بر این که «خدا راجع به بهشتش گول نمی‌خورد». لذا مبنای بهشت رفتن، حمل اسامی متفاوتی چون «اسلام»، «یهودی» و «مسیحی» نیست. بلکه ایمان و عمل صالح است. لذا اگر به آیه‌ی اول مورد استناد دقت فرمایید، دقیقاً همین معنا حتی از ظاهر آیه پیداست. می‌فرماید: آنان که [به اسلام] ایمان آورده‌اند - نه هر کسی نام مسلمان را بر خود حمل می‌نماید، و نیز از میان یهودیان و مسیحیان، آنان که به الله و معاد ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، نزد خدا اجر دارند و خوف و اندوهی نخواهند داشت. (به بهشت می‌روند).

در آیه‌ی دوم مورد استناد نیز تأکید می‌نماید: از میان مسلمانان، یهودی‌ها و مسیحیان، آنان که به الله و قیامت ایمان آورده‌اند خوف و اندوهی نخواهند داشت.

پس ملاک داوری و ورود به بهشت، ایمان به الله، ایمان به حیات اخروی و نیز عمل صالح است. خواه فرد مسلمان باشد، یا یهودی و یا مسیحی.

و اما راجع به آیه‌ی سومی که استناد نموده‌اند، مبنی بر این که هر کس به غیر از اسلام را بپذیرد از او قبول نمی‌شود، لازم است که ابتدا آیه‌ی قبل را بخوانند که فرمود:

«قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ التَّيْبُونِ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران - 84)

ترجمه: بگو ما به خدا و آنچه بر ما نازل کرده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل کرده و آنچه برای موسی و عیسی و انبیای بعد از وی از ناحیه پروردگارشان آمده، یک جا ایمان داریم و بین احدی از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم او هستیم.

عزیزان دقت فرمایند که اساساً خداوند متعال چند دین متفاوت نفرستاده است، بلکه هیچ دینی به غیر از «اسلام» وضع ننموده است. لذا در قرآن کریم از زبان بسیاری از انبیای الهی بیان شده که اعلام کرده اند، ما مسلمان هستیم. یعنی تسلیم امر خدا هستیم. لذا می‌فرماید: دین نزد خداوند متعال فقط اسلام است. گاه پیام‌آور این اسلام برای قومی و در عصر ابراهیم^(ع) بوده و گاه موسی^(ع) و گاه عیسی^(ع) که هر یک در زمانی و برای قومی خاص آمده اند و این سلسله ی نبوت ختم شده است به حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) که برای جهانیان آمده است. چنانچه می‌فرماید:

«وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ - 28)

ترجمه: و نفرستادیم تو را مگر مژده دهنده و بیم کننده ی جملگی انسان‌ها، و لیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند. پس شرط رفتن به بهشت و دوری از خوف و اندوه ابدی، ایمان به الله و حیات اخروی و عمل صالح است. لذا اگر مؤمن در زمان حضرت ابراهیم^(ع) باشد، به دین او مسلمان است و اگر در زمان و محدوده ی رسالت حضرت موسی^(ع) باشد، به دین او مسلمان است و اگر در زمان حضرت عیسی^(ع) و محدوده ی رسالت او باشد، به دین او مسلمان است و اگر در عصر خاتم الانبیاء (صلوات الله علیه و آله) باشد، باید به دین او مسلمان باشد. و فرقی بین آنها نیست. و اگر کسی در یکی از این زمان ها و محدوده های رسالت قرار گرفت و به الله و معاد ایمان نیاورد و به عمل صالح (امر الله و احکام الهی که توسط پیامبران فرموده است) عمل ننمود، تسلیم امر الهی نشده و از اسلام خارج می‌گردد و بدیهی است که جایگاهی در بهشت ندارد. حال کجای این آیات کریمه و روشن با یکدیگر تناقض دارد؟

شبهه 10 (مربی): مهم‌ترین موانع پیشرفت نظام جمهوری ایران را به زبان ساده توضیح دهید.

«x-shobhe»: بدیهی است که هر گونه ناهنجاری از تنبلی، بی‌ تحرکی، ناامیدی گرفته تا بروز خلل یا مفسد در عرصه های متفاوت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، امنیتی، اجتماعی و ... می تواند مانعی برای رشد و پیشرفت نظام و کشور قلمداد گردد و هر کدام به اندازه‌ی گستره‌ی کمی و کیفی‌شان می‌توانند سدی سست یا قوی برای رشد بیشتر باشند.

اما از مهم‌ترین موانع رشد که در صورت عدم مراقبت و تدوین سیاست های لازم و انجام امور ضروری می‌تواند حتی سبب سقوط گردد، سستی در اعتقادات، به ویژه در میان نسل نوجوان و جوان می‌باشد.

در بخش یادداشت پایگاه خبر و عکس ایران (www.iranpn.com) مطلب خوبی تحت عنوان «[امریکا چاره‌ای جز جنگ ندارد، توان آن را هم ندارد، پس سقوط حتمی است](#)» درج شده و طی آن علل سقوط نظامات ریشه‌یابی شده است.

نویسنده در این یادداشت به نکته‌ی قابل تأملی توجه داده است مبنی بر این که «هر بنا و نظامی با تزلزل همان پایه‌ای که بر آن استوار است متزلزل می‌گردد» و سپس مثال زده که اگر ساختمانی روی ستون‌هایش استوار شده باشد، با شکستن درها و پنجره‌ها فرو نمی‌ریزد، اما اگر ستون آسیب ببیند و متزلزل گردد، چه بسا ساختمان نیز فرو ریزد.

نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بر «اعتقادات اسلامی» مردم استوار شده است. لذا اگرچه حوادث نامطلوب یا برخی ناهنجاری‌ها یا کاستی‌ها موجب بروز مشکلاتی می‌گردد، اما هیچ‌گاه سبب تزلزل آن نمی‌شود. اما اگر اعتقادات مردم و به ویژه نسل نوجوان و جوان سست شود، تزلزل نیز بعید نخواهد بود. به همین دلیل است که شاهدیم نظام سرمایه داری و صهیونیسم بین المللی، ضمن فشارهای گوناگونی که ایجاد می‌کند، همه‌ی هم و غم خود را معطوف به رخنه در ایمان مردم و القای فرهنگ شیطان‌ی به جای فرهنگ الهی در عرصه‌های مختلف نموده و می‌نماید.

بهترین مثال‌ها، همین تاریخ انقلاب از آغاز، تعمیر، پیروزی و پس از آن است. مردم مسلمان ما نه با تکیه به پول و سرمایه قیام کردند و نه با تکیه به اسلحه کودتا کردند، بلکه نظام شاهنشاهی را با شعار «الله اکبر» که مبین جهان بینی و اعتقادات آنها بود سرنگون کرده و نظاً ام اسلامی را جایگزین نمودند. همچنین در حوادثی چون جنگ تحمیلی 8 ساله، مقاومت و پیروزی نه با برخورداری از سرمایه های کلان به دست آمد و نه با اتکا به وفور تسلیحات نوین جنگی و نه با حمایت قدرت های سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان. بلکه همه متکی بر همین اعتقادات اسلامی و عشق و علاقه به اسلام ناب ولایی بود. همین‌طور است مقاومت مردم در مقابل سایر ناهنجاری‌ها در عرصه‌های متفاوتی چون: ترورها، فتنه‌ها، تحریم‌های اقتصادی و ... و البته «وحدت» نیز از مهم‌ترین عوامل موفقیت بوده و هست که آن نیز بر محور اعتقادات و باورهای واحد و منافع مشترک به دست می‌آید. لذا گرایش به اسلام ناب، سبب وحدت همه‌ی اقشار گردید.

پس آگاهی و تقویت علمی و عملی مبانی اعتقادی و بالتبع تبدیل وحدت به تفرقه، از عوامل اصلی رشد این نظام و تضعیف آن از موانع اصلی پیشرفت محسوب می‌گردد.

شبهه 11: منظور اصلی امام خامنه ای از «بصیرت» که اینهمه بر آن تأکید دارند چیست و چگونه به دست می‌آید؟

x-shobhe: آنقدر هم ساده نیست که بتوان در چند خط پاسخ داد. در این مورد بسیار کار شده و بسیار نیز باید کار شود. اما به صورت خلاصه به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - «بصیر» از نام‌های خداوند متعال است که در قرآن کریم مکرر ذکر شده است [إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و...]. چنانچه علیم، حکیم، عادل، رؤوف و رحیم نیز از نام‌های اوست و خداوند متعال توان، استعداد و امکان بروز و تجلی اسما یا نشانه‌های خود را به انسان عطا نموده است. پس انسان نیز باید «بصیر» باشد و اگر بصیر نشد و از چشم و گوش و قلب (عقل و فطرت) برای ژرف‌نگری و فهم حقایق استفاده نکرد، مانند حیوان و بلکه بدتر از آن می‌شود. چون حیوان هم این اعضا را دارد، اما بصیرت ندارد و فهم نمی‌کند.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف - 179)

ترجمه: بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه‌ترند ایشان غفلت‌زدگان هستند.

ب - امام خامنه‌ای خود در تفسیر و تشریح مقوله‌ی «بصیرت»، آن را به دو سطح تقسیم می‌کنند:

ب/1 - سطح اصولی و لایه‌ی زیرین بصیرت: که آن «جهان‌بینی توحیدی» و نگاه توحیدی به طبیعت است که سبب می‌شود نه تنها انسان از ماده‌گرای دور شود، بلکه حقایق عالم هستی را آن گونه که هست ببیند. این نگرش سبب می‌گردد که هدفمندی انسان نیز از «دنیا‌گرایی» به «خدا‌گرایی» تبدیل و اصلاح گردد و هیچ حقیقت و واقعیتی را [با بی‌بصیرتی]، خود به خودی، بی‌جهت، بی‌حکمت، بی‌نتیجه، پوچ و ... ننگرد. لذا خداشناسی و تقویت معرف، ایمان و یقین لایه‌ی اصلی بصیرت است و بدیهی است که مستلزم مطالعه از یک سو و کارکردن با خود در اطاعت و بندگی خدا و دوری از معصیت از سوی دیگر است.

ب/2 - اما اصل و یا لایه‌ی بعدی، توجه به حوادث و مسائل پیرامون است. شخصی ایشان می‌فرمایند: «انسان در حوادثی که پیرامون او می‌گذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا می‌کند، تدبیر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عاملانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند: «رحم الله امرء تفکر فاعتبر»؛⁽¹⁾ فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند».

بدیهی است کسی که با تفکر و تدبیر و تعمق به حوادث پیرامون خود [از مسائل شخصی گرفته تا اجتماعی و جهانی] بنگرد، دیگر دچار جوها و یا تابع شایعات و یا منفعل و قربانی توطئه‌ها نمی‌شود. و البته رعایت تقوا در جمیع جهاتش، بزرگترین عامل برخ‌ورداری از چنین بصیرتی است. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید که اگر تقوا داشته باشید، به شما «فرقان» می‌دهم. یعنی فرق حق و باطل را می‌فهمید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (الأنفال - 29)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بترسید خداوند قوه‌ی تشخیص حق از باطل روزیتان می‌کند، و گناهانتان را محو می‌سازد و خدا دارای فضلی بزرگ است.

در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز دقت شود که کار «امام» روشن کردن راه، رصد کردن دشمن، معرفی آن و راه‌کارهای مقابله با توطئه‌های دشمن و خنثی کردن آن از یک سو و راه‌کارهای رشد و تعالی از سوی دیگر است. پس از شرایط ایمان و تقوا، پیروی از «امام» می‌باشد. لذا همگان باید سعی کنند که به بیانات، رهنمودها و تذکرات ایشان با دقت توجه کنند.

در خاتمه توصیه می‌شود که عزیزان حتماً متن بیانات ایشان در تشریح بصیرت را با دقت و بصیرت و مکرر مطالعه نمایند:

[بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم - 1389/8/4](#)

شبهه 12: مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟

«x-shobhe»: نظر به این که این شبهه بسیار شایع شده است باید به سه نکته ی بسیار مهمی که در ذیل به صورت خلاصه اشاره می‌گردد، توجه شود:

نکته اول: چه کسی گفته که مطلق لعن کردن بد است؟ ! این انحراف را دشمنان اسلام شایع کردند تا کسی با لعن کردن دشمنان خدا، رسول (ص)، اهل بیت (ع) و اسلام و مسلمین، بغض آنها را در دل و کلام نپروراند، علیه ظالمین روشنگری و ضد تبلیغ صورت نپذیرد و لعن معاویه و یزید دیروز به «مرگ بر آمریکا، انگلیس و اسرائیل امروز نینجامد»، تا آنها بتوانند راحتتر به ظلم و جنایات خود ادامه دهند. خداوند متعال خود در قرآن کریم نه تنها کفار، منافقین و حتی دروغ گویان [کاذبین] را لعن کرده است، بلکه به لعن کردن انبیای الهی نیز تصریح نموده است، به ویژه لعن کفار بنی اسرائیل:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (المائدة - 78)

ترجمه: از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت و نفرین شدند و این برای همان عصیانی بود که ورزیدند و اصولاً مردمی تجاوز پیشه بودند.

خداوند متعال حتی راجع به کسانی که پس از ایمان کافر می شوند [مانند همان اقوامی که به رغم ادعای مسلمانی، اهل بیت (ع) را کشتند، یا امروز مثل حکام عرب کمر به قتل مسلمین بسته اند] به لعنت خدا، ملائک و همه ی انسانها اشاره می‌نماید و این لعنت را جزای آنها می‌شمارد - یعنی می‌فرماید نه تنها مردم آنها را لعنت می‌کنند، بلکه این دعای آنها مستجاب است و به عذابشان افزوده می‌گردد:

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آل عمران - 87)

ترجمه: آنها جزایشان این است که نفرین خدا و فرشتگان و مردم، همه، بر آنها باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره - 161)

ترجمه: همانا کسانی که کافر شده و در حال کفر مردند لعنت خدا و ملائکه و همه مردم شامل حال ایشان است. (دقت شود که این لعنت کردن به مسلمین یا شیعیان اختصاص نیافته است، بلکه می فرماید جمیع انسانها آنها را لعنت می‌کنند).

نکته دوم: لعنت، فحش یا ناسزا نیست. بلکه به معنای «دور از رحمت» است. بدیهی است که آدمیان را می‌توان از این لحاظ به دو دسته تقسیم نمود: یا در ظل رحمت الهی قرار دارند و یا دور شده از رحمت و «ملعون» هستند. و مهم است که انسان بداند چه کسانی با چه ویژگی هایی در ظل رحمت هستند و چه کسانی ملعون؟ تا نسبت به هر ظالمی نگویند: از کجا معلوم، شاید او هم به بهشت رود؟ این خرافه ها القائات شیطانی حکام جور و مفسدین و نفی مسلمات دین است.

نکته سوم و حایز اهمیت: زیارت عاشورا، صرفاً زیارت امام حسین (علیه السلام) نیست، بلکه زیارت و حضور در محضر ایشان در روز عاشورا و صحنه کربلا است. فرق دارد که مسلمان در حال آرامش و در مکه و مدینه و ... خدمت امامی برسد یا در میدان جنگ. زیارت عاشورا، زیارت امام در میدان جنگ است.

بدیهی است وقتی مسلمان در میدان جنگ در محضر امام (ع) قرار می‌گیرد، باید سریع جهت خود را مشخص و اعلام مواضع کند و بیان دارد که بر مبنای چه شناخت و اعتقادی، در کدام جبهه قرار دارد؟ لذا اگر دقت کنیم، متوجه می‌شویم که زیارت عاشورا، سراسر اعلام مواضع خودمان به حضرت امام (ع) است. می‌گوییم: «انی اتقرب» یا «لعنة الله منى» و ...

در این زیارت دوست شناسی و دشمن شناسی «تولی و تبری» خودمان را به حضرت امام (ع) اعلام می‌داریم و بیان می‌نماییم که چه کسانی را در «ظل رحمت الهی»، یعنی هدایت شده و هدایت کننده - و چه کسانی را دور از رحمت، یعنی منحرف و منحرف کننده «ملعون» می‌شناسیم.

در این زیارت حتی به بصیرت و عمق دشمن شناسی خود اذعان می‌نماییم تا معلوم شود که جهت گیری ما از سر احساسات یا عادت یا فرهنگ غالب نیست [که غالباً فرهنگ غالب در دنیا همان فرهنگ یزیدی است]. بلکه از روی شناختی صحیح و اعتقادی راسخ به اسلام ناب می‌باشد.

لذا پس از سلام و جمیع سلامها تا ابد، به آن حضرت عرض می‌کنیم:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّبِيتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ...».

یعنی اذعان می‌کنیم که ما نه تنها در دوست شناسی و دشمن شناسی ظاهرنگر و احساساتی و دمدمی و اسیر موج، جو و شایعات نیستیم، بلکه کاملاً با بصیرت امور را تعقیب می‌کنیم. لذا ابتدا نه یزید و شمر، بلکه بنیانگذاران جریان انحرافی و پایه گذاران ظلم را لعنت می‌کنیم. و ظلم را نیز صرفاً در کشتن، ترور یا قتل عام نمی‌بینیم، بلکه می‌گوییم: ظلم بزرگتر دور کردن شما از مقام و رتبه‌ای [خلافت و حکومت] است که خدا آن را برای شما قرار داده است و نه برای جهال و ظالمین. و در درجه‌ی آخر لعنت می‌کنیم [دور از رحمت می‌شناسیم] کسانی را اقدام به جنگ کردند. و نه تنها آنان را، بلکه هر کس یا جریانی که به آنان کمک کرده است. و اعلام برائت از آنان می‌کنیم و با بیان «الی یوم القیامة» اذعان می‌کنیم که این موضع گیری، فقط مخصوص یک حادثه در یک برهه از تاریخ نیست، بلکه همیشگی است.

شبهه 13: مگر قرآن برای هدایت همگان نیامده است، پس چرا تفسیر؟ نگویید سنت و حدیث وجود دارد، فرض کنید به جز قرآن در اختیار ما نیست و پاسخ دهید.

«x-shobhe»: اگر چنین فرضی نمایم و قرار باشد که حدیث و روایتی در اختیار نباشد، باید نتیجه بگیریم که قرآن کریم قابل رجوع، فهم، قبول و اجرا نمی باشد. بی تردید، کتاب بدون معلم، قابل فهم نیز نیست، چه رسد به قبول، باور و اجرا.

مضافاً بر این که با تلاوت آیات قرآن کریم، نتیجه می‌گیریم که خداوند متعال به نشدنی‌ها حکم کرده است. چنانچه فرموده: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» فرمود، «اولی الالباب» فرمود، «انما ولیکم الله و رسوله و ...» و جز مردم آن زمان، و آن هم کسانی که نزدیک یا در همان شهر و دیار بودند، کسی نمی‌تواند به رسول رجوع کند. و همچنین هیچ اجرایی نیز بدون نمونه‌ی مشهود میسر نیست.

اگر فرض کنیم که امروز فقط قرآن در اختیار ماست، می‌شویم مثل وهابی‌ها و دین‌را هر گونه که خودمان بخواهیم و نفسمان بخواهد و یا دیگران دیکته کنند تفسیر به رأی خواهیم نمود و بعد از خدا می‌پرسیم: شما که در کلام وحی فرموده‌اید که «رسول و کتاب و میزان» را با هم فرستادید و فرمودید «رسول، کتاب و نور» را با هم فرستادید و فرمودید در هر چه اختلاف می‌کنید، آن را به خدا و رسول بازگردانید و ...، ما امروز چه کنیم؟! خدایا! تو در قرآن فرمودی نماز را اقامه کن، اما نفرمودی که چگونه؟ و همین‌طور جزئیات بسیاری از احکام دیگر را نفرمودی و فرمودی که به رسول مراجعه کنید و از او بیاموزید و او را تبعیت کنید. حالا ما انسان‌های قرون بعدی و به ویژه قرن بیستم به بعد باید چه کنیم؟

پس قرآن برای هدایت همگان است، معنایش این نیست که هر کسی خودش هر طوری که می‌خواهد بخواند، بفهمد و عمل کند. بلکه همگان می‌توانند به قرآن رجوع کنند و آموزه‌های قرآن که از جمله آنها رجوع به رسول^(ص) را بشنوند یا بخوانند و عمل کنند.

به عنوان مثال: اگر گفته شد که امکان تحصیل برای همگان است، معنایش این نیست که دیگر مدرسه، کتاب و معلم و تدریسی نیز در کار نیست. اگر گفته شد که مثلاً این لابراتوار، این استخر، این مجلس و ... برای عموم است، معنایش این نیست که دیگر هیچ برنامه، ضابطه و قانونی ندارد. اگر قرار بود کسی علمی را بدون معلم یاد بگیرد و یا رفتاری را بدون الگو انجام دهد، دیگر این همه دبستان تا دانشگاه و ... را تأسیس نمی‌کردند، بلکه مقداری کتاب منتشر کرده و در اختیار بک سوادان قرار می‌دادند. حتی الفباء را نمی‌توان بدون معلم یاد گرفت، چه رسد به قرآن کریم.

قرآن برای همگان است و خودش نیز راه بهره‌وری همگان از آن را معرفی نموده است که از جمله آن راه‌ها همین رجوع به رسول و اولی الامر است. نمونه‌ی بسیار واضح همین مهمی است که شما اشاره کردید، «قرآن برای هدایت همگان است». یکی می‌گوید: پس دیگر حدیث و روایت لازم نیست، یکی می‌گوید در همین قرآن فرموده که لازم است، یکی می‌گوید: حسبنا کتاب الله - یعنی کتاب خدا برای ما کافیست (عمر). یکی می‌گوید: من از میان شما می‌روم، اما کتاب و عترت را باقی می‌گذارم (پیامبر اکرم^(ص)).

حالا کدام سخن درست است، کدام برداشت یا تفسیر درست است، این اختلاف چگونه حل می‌شود، اگر هر کسی خودش رجوع به قرآن کند که وضع همین می‌شود که الان هست، و هدایتی صورت نمی‌گیرد. لذا مکرر و مکرر دستور فرمود که رسول را فقط به عنوان یک نامه رسان نفرستادم، بلکه «هیچ رسولی نفرستادم، مگر برای اطاعت».

مگر خداوند متعال که هادی بشر است فرموده که من فقط بویای شما کتاب می‌فرستم؟ یا مگر منظور از کتاب ظاهر همین چند خط نوشتار بر روی چند صفحه کاغذ و در میان دو جلد است؟ خیر. بلکه فرمود: برای قیام

انسان به قسط (در خودش و در جامعه) رسول را با آیات و معجزات و به همراهش کتاب و میزان (اسوه، الگو) را می فرستم. حال چرا یک عده گمان می کنند که می توانند قانون هدایت الهی را تغییر دهند؟ اینک به این نمونه از آیات توجه فرمایید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد - 25)

ترجمه: به درستی که ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان **کتاب و میزان** نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرَ رُؤَا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء - 64)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری نفرستادیم جز برای آنکه به اذن خدا، فرمان وی ببرند و اگر آنها هنگامی که بر خودشان ستم می کنند پیش تو آیند و از خدا آمرزش بخواهند و پیا مبر [نیز] برایشان آمرزش بخواهد، بی گمان خدا را توبه پذیر مهربان یابند.

«بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء - 59)

ترجمه: ای افرادی که ایمان آورده اید! خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت کنید. و اگر درباره ی چیزی به نزاع پرداختید حکم آنرا به خدا و رسول واگذار نمایید.

اینها همه آیات صریح و روشن قرآن کریم است که هر کسی می تواند رجوع کند و حتی با خواندن ظاهرش، راه چگونه هدایت شدن، که مستلزم اطاعت از پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات و پس از آن، به شیوه ای که خود او فرموده است را بیاموزد. و بدیهی است که اگر کسی رجوع کند، اما عمل ننماید، هدایت نخواهد شد. مثل این که کسی به پزشک رجوع کند، اما نسخه اش را عمل نکند، یا به دانشگاه رفته، کتاب های رشته اش را نیز بخرد، اما به استاد رجوع نکند، یا برای شنا بدون تعلیم و تعلم نزد مربی، خود را به استخر عمیق یا دریا بیاندازد، معلوم است که غرق خواهد شد.

شبهه 14: مامسلمانان اعتقاد داریم اولین سوال در آن دنیا نماز است، هرکس نمازش قبول است به باقی اعمال رسیدگی می کنند. پس تکلیف یک آفریقایی، امریکایی و ... که از نماز نشنیده و یا مسیحی است، چیست؟

«x-shobhe»: دین اسلام نیز مانند هر بنا و ساختار دیگری بر اساس «اصول و فروع» استوار شده است و نماز یکی از فروع دین و البته از اهمیت ویژه ای برخوردار است، تا آنجا که فرموده اند «هر چیزی صورتی دارد و صورت دین اسلام، نماز است» و یا «نماز ستون دین است».

الف - با توجه به نکته ی فوق، معلوم می شود که ابتدا از اصول و در رأس آن از توحید سؤال می شود. چنانچه تصریح شده و می دانیم که اولین سؤال «من ربّک - پروردگارت کیست؟» می باشد. و دقت شود که پرسیده نمی شود خالقت کیست؟ بلکه پرسیده می شود «ربّ تو کیست؟» یعنی در طول زندگی چه کسی را صاحب اختیار و تربیت کننده ی امورت می شناختی؟ فرعون زمان، طاغوت ها، شهوت، ثروت ... و یا الله جل جلاله؟ و پاسخ نیز بی جواب باقی نخواهد بود، بلکه منطبق با واقعیت شخص خواهد بود.

ب - این که فرموده اند سؤال اول از نماز است و اگر قبول شد به مابقی اعمال رسیدگی می گردد، پس از گذر از اصول است. یعنی این سؤال به مسلمان مربوط می شود که مدعی است خدا، نبوت، معاد، عدل و امامت را قبول کرده است. وگرنه معلوم است کسی که اصل را قبول نداشته، فرع را به نحو شدیدتر نمی شناخته و قبول نداشته است.

در ضمن چنین نیست که پس از نماز به بقیه ی اعمال رسیدگی شود، بلکه همه ی اعمال ریز و درشت همگان مورد بازخواست (نتیجه ی اخروی) است. بلکه بدین معنا بیان شده است که سایر اعمال خوب مسلمان، به شرط قبولی نمازش قبول می گردد و بسیاری از اعمال بد، به خاطر نماز بخشوده می شود. نماز «الصلاة»، یعنی «وصل شدن به خدا»، بدیهی است کسی که وصل نبوده، منقطع بوده است و در آخرت نیز از رحمت خاصی الهی محروم و منقطع خواهد بود.

ج - اما راجع به دیگران، مانند کسانی که در بلاد غیر اسلامی زندگی کرده و اصلاً از اسلام شناخت صحیحی نداشته و یا نشنیده اند، چه رسد به نماز یا سایر احکام، باید دقت شود که همگان در محضر حق تعالی که خالق، رب و مبدأ و مقصد خلقت است ایستاده و از ناحیه ی او مورد سؤال و سپس ثواب یا عقاب قرار می گیرند و او به حال بندگانش کاملاً آگاه است و عادل و رحمان و رحیم است.

«بَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات - 13)

ترجمه: ای مردم ما شما را از مردی و زنی بیافریدیم، و شما را شعبه ها و قبیله ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید [و با هم آشنا شوید]. بی گمان گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. [و] خدا دانای آگاه است.

خداوند متعال نه تنها به همه ی احوال و اعمال کلیه ی مخلوقاتش و از جمله انسان آگاه است، بلکه به نوع دیدگاه، بصیرت و چگونگی و چرایی آن نیز علم و بصیرت دارد:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (الأنعام - 103)

ترجمه: دیدگان، او را درک نمی کند ولی او دیدگان را درک می کند و او لطیف و دانا است.

پس از یک سو او آگاه، بصیر، عادل و رحمان و رحیم است و از سوی دیگر کسی نمی تواند بهانه آورده، توجیه کند و یا فریب دهد. به فرموده ی امام حسین (علیه السلام): خدا راجع به بهشتش گول نمی خورد.

اعتقاد به خداوند متعال، فقط دعوت اسلام نیست، بلکه دعوت همه ی انبیای الهی و منطبق با حکم عقل و فطرت است. پس اگر از مسیحی سؤال شد: چرا مسیح^(ع) را که بنده ی من بود و برای دعوت شما به توحید فرستاده شده بود، «اب، ابن و روح القدس - پدر، پسر و روح القدس» گرفتید و او را خدا فرض کردید و برای خدا مقام پدری قائل شدید و برای او فرزندی در نظر گرفتید و این پدر و فرزند را یکی دانستید؟ راه فرار ندارد و نمی‌تواند بگوید: چون جامعه ی ما مسیحی بود. چرا که «عقل» این همه تناقض بی معنا را نمی‌پذیرد. چنانچه در اسلام نیز اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست.

د - خداوند متعال، علیم، حکیم و بصیر، عادل ن یز هست، لذا از هیچ کس بیش از آن چه به او داده انتظاری نداشته و سؤالی نمی‌نماید. چنانچه فرمود:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقرة - 286)

ترجمه: خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است...

پس اگر کسی مدعی شد که خبری از اسلام نداشته، معلوم می‌شود که راست می‌گوید یا خیر؟ اصلاً او که از بسیاری چیزها خبر به دست آورده، می‌توانسته خبری به دست آورد یا خیر؟ بدون شک یک امریکایی یا اروپایی که مدعی حقوق بشر است و حتی برای احقاق حقوق سگش در جامعه ی انسانی، تلاش می‌کند و حتی وکیل می‌گیرد و از او مراقبت می‌کند، نمی‌تواند بگوید از کشته شدن انسان‌های بی‌گناه بی‌اطلاع بوده یا اصلاً نمی‌دانسته که او هم حقوقی دارد.

خداوند متعال خوبی و بدی هر کسی را نیز به خودش الهام کرده است . لذا همگان با جهل، ظلم، جنایت، غارت، تجاوز، تبعیض، فساد و فحشا مخالفند . از این روست که اگر از دزد بدزند، با ظالم ظلم کنن د، در حق جانی جنایتی روا دارند، به حقوق یک متجاوز تجاوز کنند و علیه مفسد فسادی انجام دهند، مخالفت می‌کند.

«و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس - 7 و 8)

ترجمه: و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید * [و در اثر داشتن چنان نظامی] خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

پس از غیر مسلمین نیز ابتدا از اصول اعتقاداتشان سؤال می گردد، چرا که رفتار هر کسی نیز به تناسب اهداف اوست. و در مورد فروع رفتارها و اعمال نیز دست خدا بسته نیست، بر هر کسی به حد ظرفیتش اتمام حجت نموده و به همان حد از او می‌خواهد.

شبهه 15 (املش): گناهان یا رفتارهای ناشایست انسان، چگونه و چه تأثیری بر طبیعت می تواند داشته باشد؟

«x-shobhe»: شاید درک این ارتباط و تأثیر در گذشته دشوارتر بود و بیشتر از راه استدلال های عقلی به اثبات می رسید، اما امروزه علم تجربی نیز به اثبات رسانده است که عالم طبیعت یک پارچه است و هیچ خلأکی در آن وجود ندارد و نمی تواند داشته باشد. لذا تمامی اجزای این عالم به هم پیوسته هستند و بالتبع هر فعل و انفعال در بقیه ی اجزا تأثیر می گذارد. امروزه دانشمندان اثبات نموده اند که اگر مگسی در پکن بال زند، در آتمسفر لندن تأثیر می گذارد و اگر انسان دستش را از راست به چپ حرکت دهد، تأثیر آن تا کهکشانشانها نیز گسترش دارد. و البته رابطه ی عالم ماده با ماوراء نیز چنین است، اگر چه مراده گراها نخواهند پذیرند. چنانچه یک اندیشه، یک تعقل، یک اراده، یک احساس و ... که هیچ کدام مادی نیستند، در عالم ماده فعلیت می یابد و تأثیر می گذارد.

اما در مورد «گناه» باید دقت داشته باشیم که اساساً «گناه» یعنی خارج شدن از مسیر، یعنی ناهنجاری و یعنی انجام فعلی که انطباق با نظام هستی ندارد. خداوند حکیم عالم را بر اساس علم و حکمت خلق نموده و بر همین اساس چه باید کردها و چه نباید کردها را نیز تبیین نموده است و هر فعلی خارج از این چارچوب گناه نامیده می شود. لذا ابتدا دقت داشته باشیم که «گناه» الزاماً ترک نماز، شرب خمر، زنا، قمار، ربا ... و این چند مسئله که بیشتر در اذهان رایج است نمی باشد، بلکه هر انحرافی گناه است.

به عنوان مثال: «جهل» گناه است و «تجاهل»، یعنی خود را به نادانی زدن، گناهی بس بزرگ تر است. حال اگر انسان بر اثر جهل یا تجاهل به شکل بی رویه ای درختان جنگل را قطع کرد، یا آب را بی رویه مصرف کرد و هدر داد، یا بی ضابطه اقدام به شهرسازی و آپارتمان سازی نمود، یا روی گسل های زلزله شهر بنا کرد، یا برای استخراج سنگ، بی محاسبه کوه ها را منفجر کرد و ... از آثار گناهش در طبیعت این خواهد بود که آتمسفر را به هم می زند، تصفیه هوا را نابود می کند، سبب آلودگی می گردد، اسباب خشک سالی را فراهم می کند، لایه ی اوزون را سوراخ می کند، حرارت زمین را بالا می برد، یخ های قطبی را آب می کند ... و البته همین اختلال هایی که در طبیعت به وجود آورده، بازتابی و تأثیر متقابلی در رفتارهای بعدی انسان ها دارد، مثلاً مهاجرت پیش می آید، قحطی و بی آبی پدید می آید، سوماتالی ها به وجود می آید، افرادی بیمار و کشته می شوند، خانواده ای متلاشی می گردند، فسادک حاکم می شود و ... همین طور این ناهنجاری ها تأثیر در طبیعت می گذارد و طبیعت نیز تأثیر متقابل در رفتارهای آدمی می گذارد.

همین طور «ظلم» از بدترین گناه هایی است که از انسان صادر می گردد. خواه ظلم به انسان باشد، یا ظلم به طبیعت. [لذا در اسلام جهت چگونگی رفتار با طبیعت، از خاک گرفته تا گیاه و حیوان نیز قوانین الهی وجود دارد]. تأثیر «ظلم» در طبیعت را امروزه به خوبی شاهدیم. به عنوان یک مثال مشهود برای همه: به غیر از بمب های اتمی، آیا می دانیم که سالانه چقدر انفجار برای کشتار انسان ها صورت می پذیرد؟ چقدر مواد شیمیایی، رادیواکتیو پخش می شود و چه تشعشعات یا تخریب هایی به صورت مستقیم و غیر مستقیم در طبیعت رخ می دهد و این تخریب ها چه آثار سوئی در همین طبیعت به جای می گذارند؟ و این آثار سوء در طبیعت، زمینه را برای پدید آمدن حوادث طبیعی مساعد می کند، شرایط را برای تولد انسان های ناقص یا بیمار فراهم می کند و همین پدیده ها متقابلاً تأثیر در رفتارهای انسان می گذارد.

حال از مسائل کلی، کمی به جزئیات توجه کنیم. مثلاً «زنا» یا ارتباطات ناهنجار جنسی چه تأثیری در طبیعت دارد؟ در حدیث نبوی چنین آمده است که خداوند متعال به تناسب گناهان جدید، بلاهای جدید می فرستد. حال به عنوان مصداق نمونه ای ذکر کنیم: شاید 200 سال پیش روابط جنسی بی ضابطه و غیر منطبق با

نظام هستی به این گستردگی نبود. خوب بیماری ایدز و انواع بیماری‌های روحی و روانی هم نبود. در حدیث قید شده است: «در جامعه‌ای که زنا زیاد شود، مرگ جوانان نیز زیاد می‌شود». دقت فرمایید که در اینجا بحث از بهشت و جهنم نیست. هم «زنا» یک رابطه طبیعی (مادی) بین دو شخص است و هم «مرگ» به لحاظی یک حادثه‌ی طبیعی (مادی) است و حدیث از ارتباط، تأثیر و تأثر مستقیم این دو می‌فرماید و امروزه مستندات و شواهد نشان می‌دهد که دقیقاً همین‌طور است. مضافاً بر این که چرا باید طبیعت را فقط خاک و گیاه و حیوان و جو در نظر بگیریم. مگر انسان خود یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عناصر این طبیعت نیست؟ بدیهی است وقتی شرابخواری زیاد شود، یا خوردن گ و شت حرام یا لقمه‌ی حرام زیاد شود، بیماری‌هایی مانند آلزایمر یا پارکینسون هم زیاد می‌شود. به راستی چرا مبتلایان به اینگونه بیماری‌ها در کشورهای اروپایی که ظاهراً مرفه‌تر هستند، به مراتب بیشتر از کشورهای اسلامی است که شاید در برخی از مناطق آن حتی قحطی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی و تشنگی هم وجود دارد و اغلب به لحاظ علمی عقب مانده‌تر هستند؟ آیا یکی از علت‌ها تغذیه‌ی غلط نیست؟ خودشان اذعان دارند که گوشت خوک و شراب و آنچه از علل اصلی شیوع این گونه بیماری‌ها می‌باشد.

اگر همین معنا و تأثیر و تأثر رفتارهای آدمی با طبیعت را تعمیم دهیم، تعجب نمی‌کنیم اگر گفته شود، گناه قحطی می‌آورد، دعا باران می‌آورد، صله‌ی ارحام عمر را طولانی می‌کند، صدقه دفع بلا می‌نماید و امروزه دانشمندان ثابت کرده‌اند [و برای همگان قابل تجربه است] که اگر به آب درون یک لیوان یا ظرف سخنان خوبی خوانده شود و برای انجماد در محفظه‌ی برودتی قرار گیرد، به وضوح قابل مشاهده است که مولوکول‌های آن به شکل منظم و ردیف شده منجمد می‌گردد و اگر حرف‌های درشت و زشت بگویند، به صورت نامنظم کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. ثابت شده که سخنان خوب، نوای خوش و ... در رشد گلهان مؤثر است. پس بی‌تردید گناه یا صواب در طبیعت اثر مستقیم دارد.

شبهه 16 (کرج): فرق متعه (ازدواج موقت) با زنا چیست؟ آیا تا به حال کسی به خاطر غیر شهوت ازدواج موقت کرده است؟ چه دلیل منطقی بر جواز آن وجود دارد؟

«x-shobhe»: یک موقع راجع به موضوعی فی نفسه مطالعه کرده و می‌توانید نسبت به مفید یا مضر بودن آن نظر خود را بیان دارید، اما یک موقع راجع به «حلال و حرام» بودن یک امر سؤال می‌دارید و از چرایی آن می‌پرسید. بدیهی است که امر «حلال و حرام» به شارع آن، یعنی خداوند متعال بر می‌گردد و نه نظر شخصی این و آن. لذا بهترین و منطقی ترین دلیل بر حلال بودن ازدواج موقت، همان حکم خداوند حکیم است. همان خدایی که روابط زناشویی را در چارچوب ازدواج جایز نمود و خارج از این چارچوب را «زنا» نامید و آن را حرام کرد، همان خدایی که ازدواج با فرزندان عمه و عمو و دایی را جایز نمود و ازدواج با محارم را حرام کرد، همان خدایی که ازدواج با دو خواهر به صورت هم‌زمان را حرام کرد، اما پس از طلاق یکی ازدواج با خواهر او را جایز و حلال نمود، همان خدایی که سایر احکام ازدواج و روابط زناشویی را تبیین و ابلاغ نمود، ازدواج موقت را نیز مانند ازدواج دائم خواند و با رعایت چارچوب هایش حلال نمود. مگر این که کسی سؤال کند: آیا ازدواج موقت (نکاح متعه) در اسلام جایز است یا جایز نیست و یا کسی پرسد چه حکمت‌ها یا فوایدی بر آن وارد است؟ که احکامش در فقه تشیع و حتی تسنن (به رغم آن که مخ‌الفت می‌کنند) به روشنی و وضوح کامل بیان شده است. و جایز نیست اگر کسی در رشته ای [مثل فقه] تخصصی ندارد، در آن مورد اظهار نظر تخصصی کند. مثل کسی که پزشکی نداند، به جای رجوع به مرجع علمی [پزشک] خودش به بگوید: «به نظر من ...».

الف - در مورد فرق ازدواج موقت با زنا، سؤال می‌کنیم که «فرق ازدواج دائم با زنا چیست؟». دقت شود که در تمامی ادیان، مکاتب، اقوام و فرهنگ‌ها «ازدواج» وجود دارد و بر همان اساس رابطه‌ی زناشویی خارج از چارچوب ازدواج را «زنا» می‌نامند. لذا اسلام نیز ازدواج به سنت همه‌ی ادیان، مکاتب و حتی اقوام را قبول دارد، طرفین را زن و شوهر و فرزندشان را حلال زاده می‌شمارد. حالا آیا ازدواج و محرمیت همسری در تمامی ادیان و مکاتب و اقوام، به غیر از این است که چارچوب‌ها و قوانینی تبیین کرده‌اند و بر اساس پذیرش این قوانین از سوی زن و مرد، بین آنها پیوند زناشویی برقرار می‌شود و رابطه‌ی محرمیت همسری با یک دیگر پیدا می‌کنند؟!

ازدواج موقت نیز مانند ازدواج دائم است. زن و مرد بر اساس قوانین اسلامی و چارچوب‌های همسری با یک دیگر محرم می‌شوند. تفاوتش این است که سرانجام هر ازدواجی، جدایی است که یا با مرگ حاصل می‌گردد و یا با طلاق. و در ازدواج موقت تاریخ جدایی از ابتدا تعیین شده و مورد توافق طرفین قرار گرفته است. لذا در خطبه‌ی نکاح آن نیز هیچ تفاوتی جز تعیین وقت «فی مدت المعلومه» وجود ندارد.

ب - اما راجع به این که کسی جز برای «شهوت» ازدواج موقت نکرده است، باید دقت شود هر چند که بسیاری برای غیر شهوت ازدواج موقت می‌کنند، اما اتفاقاً اصل همان «شهوت» و لذت شهوانی است. چرا که در سایر تعاملات بین زن و مرد، هیچ ضرورتی به محرمیت وجود ندارد. به همین علت، در رساله‌ها نیز قید نشده که اگر ازدواج موقت برای شهوت باشد درست هست یا نیست، بلکه قید شده «اگر برای شهوت هم نباشد درست است». یعنی اصل و علت همان شهوت است، اما اگر طرفین به خاطر امر دیگری، مثل محرمیت با اعضای خانواده، پرستاری و ... نیز ازدواج موقت کردند، درست است.

باید دقت شود که بر اثر چه القائاتی و چرا واژه‌ی «شهوت» و موضوع آن را در نظر عامه‌ی مسلمانان بد جلوه داده‌اند. شهوت را نیز خداوند متعال در وجود انسان گذاشته و اتفاقاً خودش شهوت را برای انسان زینت داده (زین للناس حب الشهوات) و برای ارضای سالم آن دستورات لازم را صادر نموده است.

شهوت جنسی در انسان و نیاز و لذت ارضایش، مانند نیاز به خوردن و آشامیدن و ضرورت رفع آن و لذت از آن است. نیازهایی که عدم توجه کافی و درست به آنها موجب بروز بیماری‌ها و حتی هلاکت می‌گردد و توجه درست به آنان موجب سلامت جسم و رشد و تعالی روح است. منتهی همان‌طور که خوردن و آشامیدن سالم و مفید مستلزم رعایت قوانین است، ارضای شهوت به شکل درست نیز مستلزم رعایت قوانینی است که خداوند وضع نموده و ازدواج موقت یکی از راه‌حل‌های آن است و شکی نیست هر کجا که رابطه‌ی زناشویی و ارضای غرایز، محدود و منحصر به ازدواج دائم شد، زنا جایگزین گردید. چرا که شهوت جنسی در هر انسان سالمی وجود دارد، اما امکان ازدواج دائم برای همگان میسر نمی‌باشد.

شبهه 17: فرق کسی که دانشمند است ولی اعتقادی ندارد، اما خیر است و شاگردان بسیاری تربیت کرده با مؤمن و اهل نماز ولی بد اخلاق در قیامت چیست؟

«x-shobhe»: باید ابتدا ببینیم چه اصراری داریم که حتماً صفات بی اعتقاد را با دانشمندی، خیری، معلمی، ... و صفات انسان مؤمن، معتقد و اهل نماز و روزه را (که در متن سؤال آمده بود) با بد اخلاقی پیوند داده و توصیف نماییم؟! اما در هر حال به نکات ذیل دقت فرمایید:

الف - بدیهی است دانشمندی که هیچ اعتقادی به خدا، رسول و قیامت ندارد، دانش چندان هم ندارد، بلکه فقط در شناخت طبیعت و یا ابزار شناسی پیشرفت قابل توجهی داشته است. شناختی که در اغلب موجودات به مراتب بیش از انسان وجود دارد.

بدون شک انسان دانشمند کسی است که در «هستی‌شناسی» پیشرفتی حاصل کرده باشد، از «جهان‌بینی» منطبق با حقایق و واقعیت‌ها برخوردار باشد و راه طی مراتب کمال تا تقرب هر چه بیشتر به کمال مطلق را بداند و به دانش خود نیز عمل نماید و بالتبع دانش تجربی او در همین مسیر [هدفدار] باشد. لذا خداوند متعال که جهان را بر اساس علم، حکمت و قدرت خویش خلق نموده و چگونگی آن را از عالم ماده‌ی دنیا تا عالم قیامت تبیین نموده و چه باید کردها و نباید کردها را جهت رشد و کمال انسان وضع نموده است، و به انسان علم و قدرت تبیین داده است و به توجه در آیات و نشانه‌های او در خلق و کسب علم و سفارش نموده است، می‌فرماید به این که الهی به جز الله وجود ندارد علم داشته باشید. و در این سخن نکات بسیار ژرفی برای اهل علم نهفته است:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُمْتَلَبِكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ» (محمد ص - 19)

ترجمه: پس بدان که هیچ معبودی جز او نیست و برای گناه خود و مؤمنین و مؤمنات استغفار کن که خدا به سکونت و انتقال شما آگاه است.

دانشمند واقعی کسی است که دست کم خودش را شناخته باشد که هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است. چنانچه پیامبر اکرم (ص) «من عرف نفسه، فق د عرف ربه». و به قول حضرت امیر (علیه‌السلام) (مضمون) خوشا به حال کسی که می‌داند از کجا آمده است، در کجا هست و به کجا می‌رود؟ طبعاً کسی که حداقل اطلاعاتی در این زمینه ندارد، زیاد هم دانشمند نیست. بلکه چنانچه بیان شد، در خصوص کمترین حد وجود که ماده است و آن هم نه کامل، بلکه در برخی موارد و به صورتی محدود اطلاعاتی به دست آورده است و بشریت از این قبیل دانشمندان بی‌اعتقاده مراتب بیش از توده‌های عوام مردمی خسارت دیده است.

ب - در عین حال همین حد از علم نیز ارزشمند است، اما ارزش ماندگار بستگی به ماندگاری هدف دارد. اگر هدف فانی بود، انسان و علمش نیز فانی می‌گردند. باید توجه داشت که انسان در حیات اخروی به گونه‌ای و با چیزی هست که برایش مانده است. لذا طبعاً اصل علوم مربوط به عالم ماده، با مرگ از بین می‌رود و در عالمی که مادی نیست، فیزیک و شیمی به کار او نمی‌آید، مگر آن که هدفش و عملکردش در کسب علوم تجربی و بازآموزی به دیگران و کاربردها و بهره‌وری‌هایش برای او مانده و مفید حالش واقع گردد. آن وقت کسب علوم تجربی و انتقال به غیر و استفاده از آنها نیز بسیار ارزشمند و مفید خواهد بود.

ج - اما وقتی سخن از نتیجه اعتقادات، اعمال و رفتار در قیامت به میان می‌آید، پس از توجه به این که خالق متعال به همه‌ی احوال انسان آگاه است و نه تنها به احدی ظلم نمی‌کند، بلکه رحمت او وسعت دارد، توجه به این مهم نیز لازم و ضروری است که انسان اجرش را از کسی می‌گیرد که برای او کار می‌کند. نمی‌شود دیگری را عبادت کرد، دیگری را اطاعت کرد و برای دیگری کار کرد، اما اجر را از شخص ثالث انتظار داشت. لذا

چنین دانشمندی، (اگرچه مال دنیا نیز نداشته باشد - که در سؤال آمده بود)، اجرش همین عزت، احترام و یاد خیر و تشکر خلایقی است که در دنیا به او می‌دهند. و اجر نیز الزاماً پول و ثروت نیست. نه تنها یک دانشمند خوش اخلاق ماده‌گرا و بی‌اعتقاد، بلکه اگر کسی برای دنیا (ریا) نماز بخواند و روزه بگیرد نیز، اجرش همان است که در دنیا شامل و نصیبش می‌گردد.

د - اما راجع به انسان معتقد، مؤمن، اهل نماز و روزه، ولی بد اخلاق نیز باید دقت شود که انسان معتقد و مؤمن هرگز بد اخلاق نمی‌شود. لذا اگر با بد اخلاقی مواجه شدید [اگرچه ظاهر مؤمنی داشته باشد]، باید یقین بفرمایید که اعتقاد، ایمان و علمش بسیار ضعیف است.

اسلام برای رشد انسان آمده است که با کسب صفات کمال میسر می‌گردد. انسان باید تجلی حق تعالی باشد. علم، حیات، قدرت، زیبایی، غنا، رأفت، رحمت، کرم، جود و ... که بدانها توصیه شده است، همه اسمای الهی هستند که باید در انسان تجلی یابند. و پیامبر اکرم (ص) فرمودند که «اتّی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یعنی من برای اتمام و اکمال مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام.

پس کسی که اخلاق ندارد، اعتقاد و ایمان درست و کاملی هم ندارد. به او نیز ظلمی نمی‌شود، و نتیجه‌ی همه‌ی رفتارهای خوب و یا بدش به خودش برمی‌گردد:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره - 286)

ترجمه: خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است ...

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (البقره - 134)

ترجمه: در هر حال آنها امتی بودند و رفتند و هر چه کردند برای خود کردند شما هم هر چه بکنید برای خود می‌کنید شما از آنچه آنان می‌کردند بازخواست نخواهید شد.

شبهه 18: عده‌ای در 19 یا 20 مهر به عنوان سالروز شمسی عاشورا مراسم می‌گیرند. آیا صحیح است و بدعت نیست؟

«x-shobhe»: بدعت به گفتار یا فعلی گفته می‌شود که در دین نباشد و کسی از طرف خود آن را وضع کرده باشد. مثل این که در امر «ولایت و خلافت»، شورا را جایگزین حکم خدا و امر رسول خدا^(ص) بنمایند. دعا و توسل و شفاعت را رد کنند، زیارت را شرک بخوانند و ... اینها همه بدعت است.

الف - بزرگداشت یاد و خاطره‌ی اهل بیت^(ع) یا عزاداری برای آنان و زنده نگه داشتن یاد عاشورا، مانند حج یا رمضان نیست که تاریخ خاصی از جانب حق تعالی برای آن وضع شده باشد و هر گونه تغییری در این تاریخ بدعت محسوب گردد.

ب - شیعیان و علاقمندان به حضرت سید الشهداء ابوالفضل العباس^(علیه‌السلام) نیز هیچ تاریخی را تغییر نداده‌اند، بلکه تاریخ شمسی آن را [که مانند قمری متغیر نیست و ثابت است] نیز معظم داشته‌اند. لذا اگر مقصود دیگری در کار نباشد، نه تنها بد نیست، بلکه می‌تواند بسیار خوب هم باشد.

ج - در فکر شیعی، ذکر خدا، یاد اهل عصمت^(ع) و بزرگداشت آنها نه تنها هیچ تاریخ خاصی ندارد، بلکه انسان مؤمن و متذکر، باید همیشه به یاد آنها باشد. و هر لحظه فراموشی، خود نوعی غفلت است.

د - پیامبر اکرم^(ص) توصیه نمودند: [زینوا مجالسکم بذكر علی بن ابیطالب] - مجالس خود را با ذکر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب^(علیه‌السلام) زینت دهید، ائمه‌ی اطهار^(ع) مؤکداً توصیه نمودند که همیشه و مستمر یاد و خاطره‌ی مصیبت‌های ایشان را معظم بدارید. امام صادق^(علیه‌السلام) بدین مضمون فرمودند: در هر شب جمعه زیارت ایشان را داشته باشید تا با حضرت رسول اکرم^(ص) محشور گردید. حداقل با ذکر «صلی الله علیک یا ابا عبدالله و علی المستشهدین بین مدیک» (یا بدین مضمون). امام حسین^(ع) فرمودند: در همه‌ی مصیبت‌های خودتان به یاد مصیبت ما بیافزید و ... چرا که همین ذکر و یادآوری است که زنده کننده، محرک و نجات بخش است. به همین دلیل هیئات بسیاری هستند که نه تنها در 19 یا 20 مهر، بلکه هر شب جمعه بزرگداشت یاد و خاطره‌ی آن امام را با زیارت عاشورا و سپس ذکر مصیبت، نوحه و عزادار معظم می‌دارند.

ه - البته اگر کسی یا گروهی بخواهند از این عشق و وفاداری مردم سوء استفاده کنند و به بهانه‌های ناسیونالیستی، تاریخ شمسی مهر ماه را جایگزین «محرم» نمایند و مدعی شوند که چون تاریخ شمسی آن مهر ماه بوده، ما فقط در این ماه عزاداری می‌کنیم و نه در دهه‌ی محرم یا صفر، آنها کسانی هستند که «فی قلوبهم مرض»، قلب‌هایشان مریض است و می‌خواهند در شعایر اسلام می‌اعوج و در وحدت مسلمین و به ویژه شیعیان تفرقه ایجاد کنند. بدیهی است که چنین افراد یا گروه‌هایی هیچ علاقه‌ای به اسلام ندارند، چه رسد به آن حضرت^(ع)، لذا هیچ‌گاه خود برگزار کننده مراسم عزاداری نمی‌باشند، اما مترصدند که رخنه کنند و یا این حرکت را به نام خود دغصب کنند! لذا مردم باید بصیر باشند و اجازه ندهند که این سوء استفاده‌ها، جوّها و شایعه‌ها فرصت طرح و مانور پیدا یابند، نه این که به خاطر حرف و سخن آنها، ذکر اهل بیت^(ع) به ویژه ذکر مصیبت‌های حضرت امام حسین^(ع) را به تاریخی خاص اختصاص داده و در بقیه‌ی زمان‌ها تعطیل کنند. این همان است که دشمن مترصد آن است.

شبهه 19 (تهران): شخص جوانی موسوم به دکتر قنبری، در تهران جلسات و مریدانی دارد و می گوید حضرت فاطمه (ع) امام نیست که الگو باشد؟

«x-shobhe»: شخص وی را نمی شناسیم و موضوع بحث ما نیست، بلکه اولاً شنوندگان باید با عقل و بصیرت با هر گفته و ادعایی برخورد کنند و ثانیاً دستگاه های مربوطه باید پیگیری کنند. چون وقتی کسی که حتی مبتدی ترین اطلاعاتی راجع به اسلام ندارد، جلسه تشکیل می دهد، عده ای را به دور خود جمع کرده و اندیشه های غلط و شیطانی را القاء می کند، اگر به جایی وابسته نباشد، اسیر هوای نفس بوده و برای چپاول به میدان آمده و چه بسا حتی این نام را جعل کرده باشد تا تحریف هایش به نام جناب «دکتر قنبری» که از دانشمندان مؤمن است شایع گردیده و موجه جلوه داده شود.

بدیهی است که انسان در هر نوع اندیشیدن و رفتاری الگو دارد و کسی که الگوبش معصومین (ع) و از جمله حضرت فاطمه الزهراء (علیها السلام) نباشد، نه تنها از اسلام بویی نبرده، بلکه طبعاً الگوبش مخالفین و معاندین با اسلام و مسلمین خواهد بود و چون به نام اسلام وارد میدان شده و حرف می زند، از منافقین می باشد. بدیهی است که «معصوم» الگو است. خواه پیامبر باشد ظامام و یا حضرات مریم یا فاطمه (ع).

سخن راجع به مقام، فضیلت ها، عصمت و الگو بودن آن حضرت (ع)، مستلزم نوشتن کتاب های قطور طی قرون و به تناسب رشد شناخت ها توسط علمای صدیق می باشد که از بضاعت علمی و فرصت یک پاسخ خارج است، لذا در این مختصر فقط به چند نکته اشاره می گردد:

الف - رسول خدا (ص) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه! به زودی دو رکن تو از میان می روند و خدا خود کمبود مرا برای تو جبران می نماید. بعد از رحلت ایشان امام علی (ع) فرمودند: این یکی از دو رکن بود و بعد از شهادت حضرت فاطمه (ع) فرمودند: این رکن دیگر بود. (ذخایر العقبی، ص 56، چاپ مصر)

دقت شود که رکنیت حضرت فاطمه ی زهراء (علیها السلام) به مثابه ی رکنیت پیامبر اکرم (ص) برای ایشان بود و هر معنایی که از رکنیت پیامبر اکرم (ص) برای امام علی (ع) تصور شود، راجع به رکن دوم نیز همان تصور و تصدیق می گردد.

ب - رسول اعظم (ص) در فرمایشات متعددی که شیعه و سنی نقل کرده اند، فرمان اقتدا به اهل بیتش را می دهد و در نهایت نیز می فرماید: من می روم و کتاب و عترت را باقی می گذارم و نه تنها حضرت فاطمه (س) را از میان عترت خود جدا ننموده، بلکه مکرر تأکید می نماید که او دختر من، عترت من، اهل بیت من و پاره ی تن من است، رضایت خدا در رضایت من و رضایت من در رضایت اوست و هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. پس ایشان در مقام مقتدایی با سایر اهل بیت (ع) هیچ فرقی ندارند، بلکه به جهاتی افضل نیز هستند. چنانچه ایشان بارها تأکید نمودند که دخترم فاطمه (س)، تنها کفو علی (ع) است و کفو یعنی همانند و همنا.

ج - اما باقر (علیه السلام) فرمودند: اطاعت ایشان بر تمامی آفریدگان خداوند از جنّ و انس، پرندگان و حیوانات وحشی و پیامبران و فرشتگان واجب بود. (طبری، دلائل الامامة، ص 28)

د - یکی از جهات فضیلت حضرت فاطمه الزهراء (علیها السلام) این است که ایشان نه تنها الگوی بشری ت، بلکه حجت خدا بر ائمه ی اطهار (ع) نیز بوده و هستند. چنانچه ائمه ی ما فرموده اند: «نحن حجة الله على الخلق و فاطمة حجة علينا» یعنی: ما (امامان معصوم) حجت خداوند بر مردمان هستیم و فاطمه، حجت (خداوند) بر ماست. (عوامل العلوم، ج 11، ص 5)

ه - حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، که خود قطب عالم هستی، عصاره ی انبیاء و اوصیای الهی، منجی عالم بشریت و عدالت گستر جهان و محقق کننده ی اهداف الهی در خلقت کون و مکان هستند می فرمایند: «و فی ابنة رسول الله لی أسوة حسنة» یعنی: همانا در دختر رسول خدا برای من، الگویی شایسته است.

حال در جایی که امام زمان (عج) می فرماید که فاطمه ی زهراء (ع) الگوی حسنه ی من است، اگر کسی بگوید «چون ایشان امام نیست، پس الگو نیست»، نه تنها سخنی جاهلانه گفته است که بیانگر عدم آگاهی او از بدیهات اولیه ی دین و عقل است، بلکه نشان از غرض و مرض هدفدار وی نیز دارد که مخاطبین باید هوشیارانه و بصیرانه برخورد کنند.

شبهه 20: شبهه می‌کنند: این چه خدایی است که مرگ را این چنین سخت قرار داده، نکیر و منکر چنان وحشتناک گذاشته و فشار قبری قرار داده که شیر مادر از ناخون ها بیرون می‌زند؟ (با استناد به کتاب سیاحت غرب).

«x-shobhe»: باید ابتدا مشکل ذهنی خود را پیدا کنند و بدانند که اکنون مشکل‌شان با کدامین این مباحث است؟ اساساً وجود خداوند را منکرند؟ یا چگونگی را نمی‌پسندند که می‌پرسند «این چه خدایی است»، یا با سختی مرگ، کراهت و ترسناکی هیبت نکیر و منکر و فشار قبری، یا با مر حوم آیت الله قوچانی^(ه) و کتاب سیاحت غربش مشکل دارند؟ چرا که پاسخ هر کدام متفاوت است.

اگر منکر وجود خداوند متعال هستند، نباید به مابقی مسائل که بیان آیات یا احادیث است بیاندیشند. و البته باید توجه داشته باشند که انکار آنها نه خداوند منان را نیست می‌نماید، و نه سختی جان‌کندن را آسان می‌کند و نه عذاب قبر را برمی‌دارد و نه قوانین خلقت را تغییر می‌دهد.

در هر حال اگر قائل هستند که خداوند حکیم و عادل وجود دارد که جهان را بر اساس حکمتش خلق نموده است، باید ابتدا بپذیرند که او ما را خلق کرده است و نه ما او را، لذا اوست که باید ما و چگونگی ما را پسندد، نه این که ما نپسندیم و سؤال کنیم «این چه خدایی است»؟ و البته خداوند کریم، هستی محض، کمال محض و سبحان است و هیچ عیب و نقصی به او راه ندارد که ما معترض آن گردیم.

اگر معرفت و دیدگاهمان نسبت به باریتعالی تصحیح گردد، این شبهات نیز بدین شکل پیش نمی‌آید، چرا که می‌فهمیم او حکیم، علیم، بصیر، عادل، سبحان و متعال است، او خیر محض است و از او هیچ شرّی صادر نمی‌گردد، و به احدی کمترین ظلمی نمی‌کند، بلکه این انسان است که به خودش ظلم می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس - 44)

ترجمه: بی‌گمان خدا چیزی [کمترین حدی] به مردم ستم نمی‌کند و لیکن مردم به خودشان ستم می‌کنند. به این مثال دقت نمایید: انسان عاقل می‌داند که مشخصات و ویژگی‌های بدنش چیست؟ حدود و ثغور آن کدام است؟ در مقابل چه حوادثی چقدر تحمل دارد؟ لذا می‌فهمد که اگر ویروس کوچکی وارد بدنش شد، بیمار می‌شود. اگر بی‌احتیاطی کرد و زیر یک خودروی سنگینی رفت، بدنش له می‌شود و ...، لذا دقت و احتیاط می‌کند که ویروس وارد بدنش نگردد و اگر شد سریع معالجه می‌کند و به هنگام رانندگی و یا عبور از جاده و خیابان مواظب و مراقب و مح نط است که تصادف نکند و زیر ماشین نرود. آیا می‌تواند سؤال کند که «این چه خدایی است که بدن من را چنین آفریده که با ویروس دچار اختلال می‌شود و یا اگر زیر ماشین رفت یا آور روی او ریخت له می‌شود»؟!

روح آدمی نیز همین‌طور است، با یک ویروس (گناه) بیمار می‌شود، لک سیاه روی آن می‌نشیند و اگر سریع معالجه [توبه] نکند، او را از پای در می‌آورد و نیز چنین است که زیر بار گناهان له می‌شود. و خداوند هادی نیز توسط رسولان درونی «عقل و فطرت» و نیز رسولان بیرونی و کتاب و امام به او آموخته است که چگونه این مسیر را بدون م شکل طی نماید و به کمال برسد. پس در کار خدا هیچ مشکلی نیست، بلکه همه مشکلات در کار ماست.

این ما هستیم که برای خود سختی جان‌کندن، مواجه با نکیر و منکر و عذاب قبر و برزخ و قیامت را فراهم می‌کنیم و می‌توانیم کاری کنیم که جان از بدنمان به آرامی خارج گردد، انتقالمان به عالمی دیگر با تشریفات خاص صورت پذیرد، به جای نکیر و منکر با «بشیر و مبشر» که بسیار زیبا و صمیمی هستند مواجه گردد و قبر برای ما فقط دروازه‌ی ورود به بهشت برزخیمان باشد.

پس باید گفت: این چه بنده‌ای است که بی‌عقلی و نافرمانی می‌کند و به جای بندگی خدا، بندگی هوای نفس می‌نماید، انتظار دارد که خوب و بد در او هیچ نقش و تأثیری نداشته باشد و به جای سعادت، شقاوت را برمی‌گزیند؟!

شبهه 21: خداوند به پیامبرش فرمود: **بگو علم غیب نمی دانم.** پس چطور امامان (ع) درباره‌ی آینده صحبت‌های فراوانی دارند؟

«x-shobhe»: آیه مبارکه به شرح ذیل است:

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّمَا اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (الأنعام - 50)

ترجمه: بگو من نمی گویم خزینه‌های خداوند نزد من است، و نیز نمی گویم علم غیب دارم، و نمی گویم فرشته‌ای هستم، من دنبال نمی کنم مگر همان چیزی را که به سویم وحی می شود، بگو آیا کور و بینا یکسان است؟ پس چرا تفکر نمی‌کنید؟

نه فقط امامان (ع)، بلکه شخص پیامبر اکرم (ص) نیز بسیار از آینده سخن گفته و خبر داده اند. لذا طرح این سؤال به گونه‌ای که بخواهند به صورت غیر مستقیم ائمه را در صراط دیگری نشان دهند، خطاست. بلکه باید پرسید با توجه به آیه ی فوق، چطور همه ی معصومین (ع) و از جمله پیامبر اکرم (ص) که خودش مخاطب این آیه بود، از آیه خبر می‌داد؟ برای روشن شدن مبحث به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - غیب به هر چیزی گفته می شود که از نظر شخص یا اشخاصی پنهان باشد. نه این که چیزی به نام «غیب» وجود دارد. لذا خیلی از مباحث یا چیزها در نظر برخی غیب و در نظر برخی دیگر مشهود است. پس وقتی انسان به چیزی اشراف عینی یا علمی پیدا کرد، آن دیگر برای ا و غیب نیست، بلکه مشهود است. چنانچه ما وقتی علم و معرفت یافتیم، شهادت می دهیم به یکتایی خداوند و حقانیت پیامبر اکرم (ص) [أشهد ان لا إله الا الله] و وجود قیامت و بهشت و جهنم.

ب - وقتی خداوند کریم در قرآن می فرماید که خداوند به غیبت و شهود شما و هر چه در آسمان ها و زمین است آگاه می‌باشد، یعنی برای او غیبی وجود ندارد و همه چیز مخلوق او و در محضر او و در ید قدرت اوست. نه این که برای خدا چیزی به نام غیب وجود دارد که خدا از آن آگاه است. بلکه او به آنچه از نظر ما غایب یا مشهود است، علم دارد. و نه تنها ظاهر هر چیزی، بلکه به باطن و ذات هر چیزی و حتی تفکراتی که در سر داشته و یا نیاتی که در سینه داریم علم دارد (چون خودش خلق کرده است و همه چیز تجلی علم اوست).
«إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (فاطر - 38)

ترجمه: بی‌گمان خدا دانای نهانی [های] آسمان و زمین است، بی‌گمان او بدانچه در سینه‌ها هست، داناست.
ج - پس اگر دستور آمد که «بگو علم غیب نمی‌دانم»، منظور آن چیزی است که از نظر پیامبر اکرم (ص) در غیب است و نه آن چیزی که از نظر ما در غیب است. مثل این که به ایشان می گفتند: اگر راست می‌گویی برای ما آیه نازل کن، یا زندگی و رفاه ما را توسعه بده و یا خبر از آینده ی ما بده و ... ، ایشان هم طبق حکم خدا می‌فرمودند: من علم غیب ندارم. یعنی آنچه که شما می خواهید، منوط به اراده ی الهی است و من به اراده ی الهی اشراف علمی ندارم و نمی توانم از طرف خودم آیه نازل کنم، یا زندگی شما را فراخ کنم و یا از آینده ی شما خبری بدهم و ... پس این علم غیب بر می‌گردد به علم و اطلاع از اراده ی خداوند متعال، نه آن چیزهایی که بنده و شما [ما] از آن بی‌اطلاع هستیم، اما آنها با خبرند.

د - بدیهی است که نه پیامبر اکرم (ص) و نه ائمه ی اطهار (ع) و نه بالتبع هیچ کس دیگری علم غیب ندارد، اما این دلیل نمی شود که خداوند متعال بر اساس حکمتش «غیبی» را برای آنان مشهود نماید. و آنان نیز با انتقال آن علم الهی، غیب و غیوب را برای ما مشهود نمایند. چنانچه می‌فرماید: کسی چیزی نمی‌داند مگر این خداوند بخواهد، یا پس از دادن اخباری راجع به حضرت موسی (ع) می‌فرماید تو که آنجا نبودی این حوادث را

از نزدیک مشاهده کنی، پس ما این علم را به تو دادیم، و یا می فرماید کسی از روح چیزی نمی داند مگر عده‌ی قلیلی که خداوند این علم را به آنها داده باشد و

خداوند متعال خود در قرآن کریم بسیار از غیب خبر داده است. نه تنها بحث از آخرت خبر از غیب است، بلکه حتی راجع به مسائل دنیوی، مثل جنگ ایران و روم قدیم یا «ابتر و نسل بریده بودن» یا ناموفق بودن دشمنان در آینده خبر داده است. راجع به ظهور و حکومت الهی در سرتاسر جهان خبر داده است و ... پس وقتی خبر آمد و علم منتقل شد، غیب مبدل به شهود می گردد. چه از طرف خداوند حکیم برای آنان و چه به واسطه‌ی آنان برای ما و دیگران. لذا اساساً خداوند کریم از جمله صفات مؤمن را ایمان به غیب برشمرده است «الذین يؤمنون بالغیب». یعنی نگاه او فقط به چیزی نیست که با چشم سر دیده می شود و یا با حواس پنج گانه‌ی مادی محسوس می‌گردد، بلکه به باطن و بواطن نیز اشراف و یا دست کم علم و اطلاع پیدا می‌کند. و بدیهی است که تا کسی علم الیقین نیابد، ایمانی نمی آورد. پس با علم، غیب برایش مشهود می‌گردد.

هـ با توجه به نکات فوق متوجه می شویم که غیب الزاماً فقط خبر از آینده نیست و آینده نیز برای همگان در غیب علمی نیست. یعنی نه تنها در آیات قرآن کریم اخبار بسیاری راجع به آینده وجود دارد، و پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) به خاطر علمی که خداوند به آنها عطا فرموده و اشرافی که با ولایت خود بر عالم خلقت دارند، بسیار از آینده سخن گفته‌اند، بلکه گاهی افراد عادی نیز با اشراف علمی از آینده خبر می دهند. مثلاً پزشک می‌گوید: این بیمار دو روز بیشتر زنده نمی ماند. یا سازمان هواشناسی سرعت و مسیر گردباد را از پیش تعیین و بیان می‌کند و از باریدن باران در روزها یا هفته‌های آینده سخن به میان می‌آید و یا از گرم شدن زمین در قرن آتی. آیا اینان خبر از غیب بدان معنایی که مفروض ما هست می‌دهند؟ خیر. بلکه به آنچه از نظر ما در غیب است اشراف علمی یافته و خبر می‌دهند. البته اخبار افراد عادی همیشه اگر و شاید دارد، چرا که علم آنها به جمیع جهات احاطه ندارد، اما خبر وحی و یا سخن معصومین (ع) به خاطر اشراف علمی جامع، دیگر اما و اگر ندارد.

شبهه 22: دیدگاه اهل سنت راجع به کربلا و عاشورا چگونه است؟ آیا عید گرفتن در عاشورا ربطی به عید گرفتن بنی‌امیه دارد؟

«x-shobhe»: جهت رعایت عدل و انصاف باید اذعان داشت که دیدگاه های اهل سنت یکسان نیست و نمی‌شود حکم واحدی در مورد همه‌ی آنها داد. بالعکس اهل تشیع که به خاطر اجتماع حول یک محور «ولایت و امامت» از دیدگاه واحدی برخوردار هستند.

به عنوان مثال اگر به اهل سنت ایران توجه شود، ه مگی اهل بیت^(ع) را دوست داشته و معظم می‌دارند و اگر به اهل سنت ترکیه توجه کنیم، چند دسته هستند. در حالی که برخی از حنفی‌ها [در آنکارا، استانبول و ...] تعصبات شدیدی دارند، نام بسیاری از مسلم‌انان اهل سنت مناطق کرد نشین، حسن یا حسین است. یکی از آنها که نامش حسن بود می‌گفت: ما با روضه‌ی امام حسین^(ع) که پدرانمان می‌خوانند بزرگ شدیم و معاویه و یزید را دائم لعن می‌کنیم.

برای شناخت دیدگاه اهل سنت، باید دسته بندی‌های متفاوتی در نظر گرفت. به عنوان مثال: کتب و منابع معتبر آنها یک شاخه است و دیدگاه عامه‌ی مردم که معمولاً کتاب نمی‌خوانند به سخن بزرگان خود گوش می‌دهند یک شاخه‌ی دیگر است و سخن بزرگانشان نیز کاملاً متفاوت و اغلب متضاد است. به همین دلیل اهل سنت، از یک مذهب در دو قوم، کاملاً دیدگاه‌های متفاوتی دارند.

الف - منابع معتبر و کتب:

*- ابن عماد حنبلی که از بزرگان اهل سنت است، حوادث کربلا و عاشورا را نقل می‌کند و سپس می‌نویسد: «قاتل الله فاعل ذلک وأخزاه ومن أمر به أو رضیه ...» خداوند بکشت کسی را که امام^(ع) را کشت و خاندان اهل بیت^(ع) را به اسارت برد و راضی به این عمل بوده است.
«شذرات الذهب (متوفی 1089) ج 1 ص 66»

*- آلوسی، متوفی 1270، یکی از علمای اهل سنت است که نه تنها خصومت خاصی با تشیع دارد، بلکه گاه از «وهابیت» که نه شیعه است و نه سنی، بلکه یک تشکیلات بنیانگذاری شده توسط انگلیس برای نابودی اسلام است نیز دفاع کرده است، در پاسخ عده‌ای که برای خلاصی از وجدان درد در طرفداری یزید مدعی شدند او توبه کرده است، می‌نویسد: «الظاهر أنه لم یَتُب، و احتمال توبته أضعف من إيمانه، و يلحق به ابن زیاد و ابن سعد و جماعة فلَعَنَهُ اللهُ عز و جل علیهم أجمعین، و علی أنصارهم و أعوانهم و شیعتهم و مَنْ مال إليهم إلی يومِ الدین ما دمعتْ عین علی أبی عبد الله الحسین».

ترجمه: ظاهر این است که یزید توبه نکرده است و احتمال توبه او ضعیف تر از ایمانش است و ابن زیاد و ابن سعد ملحق به او هستند و تا چشمی برای امام حسین اشک می‌ریزد خدا یزید و اتباع او را لعنت کند. (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج 13، ص: 228)

*- ابن جوزی، که او نیز از علمای معروف و معتبر اهل سنت است، در پاسخ به اعتقادات خطای برخی از اهل سنت راجع به یزید [مانند ابوبکر ابن عربی مالکی]، خلافت غصبی و خلاف هایش می‌نویسد: «از اعتقادات بعض عامه که خود را سنی می‌دانند این است که: یزید کار درستی انجام داده است. (این ادعا به استناد همان جوسازی زمان امام حسین^(ع) که می‌گفتند یزید خلیفه است و بر هر مسلمانی واجب است با او بیعت کند و اگر نکند از دین خارج شده و خونس مباح است). ابن جوزی ادامه می‌دهد: «آنها اگر به تاریخ نگاه می‌کردند می‌فهمیدند که اصلاً یزید خلیفه نبوده و مردم ملزم [مجبور] به بیعت با او شدند و یزید از ه یچ کار قبیحی دوری نکرده است و بر فرض که عقد بیعت او صحیح هم باشد، خلافتکاری‌هایی از او سر زده است که

همه آنها موجب فسخ بیعت است و با وجود این، به حرف ابوبکر ابن عربی مالکی کسی تمایل پیدا نخواهد کرد مگر انسان های جاهل.»

ب - عید گرفتن بنی امیه و تداوم آن:

اما عید گرفتن در روز عاشورا، همان سنت یزید و یزیدیان است . و البته منظور از عید همان روز جشن و شادی بوده است. چنانچه در زیارت عاشورا تصریح شده است «و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان یقتلهم الحسین صلوات الله علیه - و این روز است که در آن شادمان شدند دودمان زیاد و مروان به خاطر قتل حسین صلوات الله علیه».

پس از آن دشمنان اسلام و اهل بیت^(ع) که در لباس اسلام و ادعای مسلمانی حکومت بر مسلمین را بر عهده گرفتند، برای آن که از سویی اذهان عمومی مسلمین در محرم و به ویژه دهه ی اول مرتوجه واقعه ی کربلا نگردد و به آن تفکر نکنند و از سوی دیگر مشغول به دنیا و جشن و شادی و سرور باشند، اعلام کردند که ماه های هجری از محرم شروع می شود [در حالی که از ربیع الاول بود] و دهه ی اول را نیز به عنوان جشن آغاز سال بدعت گذاشتند.

پس کربلا و عاشورا به لحاظ کتب اهل سنت به دو دسته است : کتبی که ضمن نقل بخشی از حقایق و وقایع، یزید و طرفداران او را محکوم و حتی لعن کرده اند - کتبی که سعی کردند توجیه کنند. اما به لحاظ مردم اهل سنت، به چند دسته تقسیم می گردند: مردمی که کتاب و تاریخ را مطالعه کرده و اطلاعاتی دارند - مردمی که به امام حسین^(ع) عشق می ورزند و معاویه و یزید را لعنت می کنند - مردمی که اساساً از موضوع دینی و اعتقادی غافلند و فقط یک سری اعمال خشک و بی روح انجام می دهند - مردمی که حتی بغض دارند [مثل ناصبی ها و وهابیت کنونی].

شبهه 23: دوست سنی سه سؤال از من کرده: پیامبر اکرم (ص) علم غیب داشت. پس اگر با ابوبکر و عمر دوستی کرد، مقصر در غصب ولایت خود ایشان می شود که سبب قدرت یافتن آنها شد - نام بسیاری از راویان حدیث در منابع شیعی عمر است - چرا به هنگام فرار، علی (ع) را در بستر خود قرار داد که احتمال ترورش می رفت، ولی با ابوبکر به غار رفت - آیا نباید علی را از خطر حفظ می نمودند؟

«x-shobhe»: به ایشان سلام رسانده و بفرمایید اگر می خواهد حقایق و واقعیت های دین خود را خوب درک کرده و بشناسد، بدون تعصب در نکات ذیل تأمل نماید:

الف - هیچ یک از موارد فوق و یا هزاران مورد مانند آن دلیلی برای اثبات یا نفی خلافت از علی یا ابوبکر و عمر نیست. [دقت شود که راجع به هر سه سخن می گوئیم و عرض کردیم دلیل بر نفی یا اثبات هیچ یک نیست]. بلکه جاننشینی و خلافت پس از حضرت رسول اکرم (ص) امری نیست که با سلا م و علیک و احوالپرسی و نزدیکی و دوری و شورا و ... تعیین گردد، بلکه باید از ناحیهی خداوند متعال تعیین شده و توسط نبش ابلاغ گردد. اگر این امر واقع نشده بود و یا دست کم اهل سنت وقوع آن را قبول نداشتند، جای هر شک و شبهه و تفسیر به رأیی باقی می ماند و مهم تر آن سؤال و شبهه این می شد که اساساً چرا خداوندی که برای هدایت بشر 124 هزار نبی فرستاد و نبوت را به آخرین آنها ختم کرد، یک دفعه خلق خود را رها کرده و امورشان را به خودشان واگذار نمود؟! ولی وقتی شیعه و سنی به اسناد معتبر مثبت در کتب خود و به نقل از بزرگان خود و همچنین به حکم عقل و وحی شکی در تعیین و معرفی و اخذ بیعت از همگان ندارند، جای تردید و بحثی باقی نمی ماند که بگوئیم پس چرا این حال او را پرسید و یا او با دختر این ازدواج کرد و یا چرا در فلان مجلس گفت خوش آمدی و ... و جالبتر آن که «امام شافع» یعنی امام مذهب شافعی قصیده ی بلندی دارد که در آن می سراپد: اگر حب علی و آل علی رافضی بودن است، من خود اول رافضی هستم. شخص ایشان نیز مانند اسلاف خود به مسئله ی غدیر و معرفی و این که اولین بیعت کنندگان و تبریک گویندگان ابوبکر و عمر بودند، اذعان دارند.

ب - این که پیامبر اکرم (ص) مردمان را دعوت می نمود، هدایت می نمود، مورد لطف و محبت قرار می داد، با آنها تجمع می کرد، وصلت می نمود، داد و ستد داشت، به مأموریت می فرستاد، در نماز او حاضر می شدند و با وی هم صحبت می شدند و ...، نه دلیل به خوب بودن آنهاست و نه دلیل بر مقصر بودن پیامبر اکرم (ص). او نبی الرحمة است و همگان را جهت هدایتشان در ذیل اخلاق والا و سایه ی رحمت خود قرار می دهد. مگر همه ی انسانهایی که در ظل رحمت الهی قرار گرفته اند، علیه السلام هستند؟!

وانگهی قرار نبود که ایشان قصاص قبل از جنایت بنمایند. فرض بگرید صحابه ی بسیاری به دور ایشان جمع شده و همه ادعای ایمان و اسلام دارند و با وی و با منصوب وی (علی (ع)) نیز بیعت می کنند و هیچ مخالفتی نیز از خود بروز نمی دهند. آیا می توان بر اساس علم غیب آنها را مطرود داشت؟ حتی خداوند متعال که عالم تمامی سر و نهان همه ی مخلوقات خویش است، وقتی بنده ای ابراز عبودیت یا اسلام می کند، حال و ادعای فعلی او را می پذیرد و از این پس نیز اوست که باید در عمل ادعای خود را به اثبات رساند. مضاف بر این که رسالت و تکلیف پیامبر اکرم (ص) ضمن بازکردن راه هدایت برای تک تک افراد، رعایت مصلحت کل و جامعه ی اسلامی و همه ی انسان ها تا آخر الزمان است. آیا می توانیم بگوئیم که چون به هنگام فتح مکه خانه ابوسفیان را خانه ی امن معرفی کرد، پس [العیاذ بالله] در به دنیا آمدن و رشد و نمود معاویه و یزید و به وجود آمدن کربلا مقصر است؟! این گونه نگاه و قضاوت حاکی از آن است که معرفت نسبی درستی نسبت به خدا،

پیامبر اکرم^(ص)، قرآن، اسلام و ... حاصل نشده است و موضوعات با عقل و حکمت و شناخت مورد مطالعه و بررسی قرار نمی‌گیرد.

ج - در مورد این که نام بسیاری از افراد «عمر» بوده نیز هیچ چیز اثبات یا نفی نمی‌شود. عمر نامی رایج در میان اعراب (از قبل اسلام) بوده و هست. آیا در میان اهل سنت کم هستند افرادی که نامشان حسن یا حسین است؟ حال با این اسامی چه چیزی اثبات یا نفی می‌شود؟ حتی اگر اسم «علی» باشد چه چیزی اثبات و نفی می‌شود. نام آن جلال پهلوی «رضا» بود و نام پسر ذلیلش «محمد رضا» بود. یا مگر نام پسر آن خون‌آشام لیبیایی «سیف‌الاسلام - قذافی» نیست و نام جلال بحرینی «علی عبدالله صالح» نیست؟ آیا او اصلاً مسلمان هست که حال شیعه یا سنی باشد؟ آیا سر سپرده ی وهابیت که نه سنی هستند و نه شیعه نمی‌باشد. علی نام امام اول و عبدالله لقب پیامبر و صالح اسم امام زمان^(عج) است. پس هر کسی می‌تواند نام فرزند خود را بنا بر سلیقه‌اش علی یا عمر بگذارد.

د - اما راجع به این که به علی^(ع) فرمود تا در جای او بخوابد و با ابوبکر به غار رفت، چه کسی گفته که در امنیت قرار گرفتن بهتر از در معرض شهادت قرار گرفتن است که بگوییم لابد فضیلت او بیشتر بوده است؟ مضاف بر این که قرار گرفتن در بستر پیامبر اکرم^(ص) و معرض ترور، اولین و آخرین خطری نبوده که امام علی^(ع) در خط مقدم و تیررس آن قرار گرفته بود.

وانگهی هر امری مرد خودش را می‌طلبد. طبق صریح آیه ی قرآن کریم، ابوبکر حتی در غار، در حالی که در کنار پیامبر اکرم^(ص) بود و معجزه ی الهی در بسته شدن غار با تار عنکبوت را به چشم می‌دید، باز هم می‌ترسید و حضرت مرتب به او دلداری می‌داد. حال چطور می‌توانست خود را در معرض ترور قرار دهد و در جای پیامبر اکرم^(ص) بخوابد؟! در ضمن دقت شود که افراد بسیاری در کنار پیامبر اکرم^(ص) قرار گرفتند و یا با ایشان همسفر و هم سفره و هم صحبت شدند، اما در هر موضعی تنها کسی که می‌توانست جای پیامبر اکرم^(ص) قرار گرفته و جایگزین او شود، امام علی^(ع) بود. چه جایگزینی برای ترور شدن و شهادت و چه جایگزینی برای ولایت، امامت و خلافت.

شبهه 24: دلیل عقب ماندگی جوامع اسلامی از لحاظ صنعتی و علمی نسبت به کشورهای غربی چیست؟ آیا «دین» مانع پیشرفت بوده؟

«x-shobhe»: برای روشن شدن موضوع، ابتدا باید نگاه و برداشت از واژه «دین» که ابزار ضد تبلیغ دشمنان دین الهی گردیده است، تصحیح شود.

دین، یعنی آیین و روش و برنامه ی زندگی در تمامی شئون آن که به تناسب هدف نهایی [مقصد] تعریف و تبیین می‌گردد. لذا «دین» الزاماً اسلام یا مسیحیت نیست، بلکه هر مکتبی یا هر نوع ایدئولوژی که مبتنی بر نوعی جهان بینی است، دین نامیده می شود. از ادیان الهی گرفته تا بودائیسیم، مارکسیسم، کاپیتالیسم، لیبرالیسم، فمینیسم و ... از این روست که در جهان هیچ انسان یا جامعه ی بی دینی وجود ندارد، منتهی ادیان آنها با یکدیگر متفاوت است.

با توجه به نکته ی مهم فوق، توجه به نکات ذیل می تواند پاسخ سؤال را تبیین نماید:

الف - آیا علت رشد علمی و صنعتی کشورهای پیشرفته در این زمینه، دین یا مکتب آنها بوده است؟ آیا «ایسم» های گوناگون - به ویژه مکاتبی که در دو قرن اخیر ظهور یافته اند - هیچ نقشی در پیشرفت علمی یا صنعتی جهان غرب یا خاور دور داشته اند؟! ظاهراً دین آمریکایی ها و اروپایی ها مسیحیت است و مدعی بی دینی نیز هستند، اما دین ژاپنی ها و چینی ها غالباً بودائیسیم یا هندوئیسم است و هیچ ادعای بی دینی نیز ندارند، اما هر دو در علم تجربی و صنعت پیشرفته هستند.

اگر به اصطلاح بی دینی «علت» و «رشد علمی و صنعت» معلول آن باشد، باید همه جا یک نتیجه دهد . آیا تمامی ملت های بی دین از رشد علمی و صنعتی برخوردار می باشند؟

ب - آیا جهان اسلام که در علم و صنعت دچار عقب ماندگی شده است، دیندار بوده و دین اسلام آنها را از توجه به علم و صنعت بازداشته است، یا فقط اسم «اسلام» را به یدک می کشیدند؟! آیا به کسب معارف اسلامی در تمامی شئون همت گمارده بودند؟ طبعه خرافه ها سرگرم و درگیر قومیت گرای و اختلافات مذهبی و تشریحی تقلید از غرب بوده اند؟

ج - نه تنها قرآن کریم، احادیث، روایات و آموزه های اسلامی سراسر علم (اعم از علوم تجربی یا علوم غیر تجربی) است، بلکه تجربه ی تاریخی ثابت کرده است که هر گاه ملت مسلمانی واقعاً به دین گرایش داشته اند و به آموزه های دین اسلام بیشتر توجه نموده و تقید نشان داده اند، به لحاظ علوم تجربی و صنعت نیز پیشرفت چشم گیری داشته اند. چنانچه در تاریخ معاصر نیز شاهدیم (و حتی برای دشمنان نیز قابل تکذیب یا کتمان نیست) که ملت ایران پس از کنار گذاشتن دوره های نخوت و غریزدگی و روی آوردن نظری و عملی به اسلام ناب، از پیشرفت های خیره کننده ی علمی و صنعتی نیز برخوردار شده اند، تا آنجا که در همین مدت کوتاه و به رغم فشارهای نظامی، سیاسی، اقتصادی و تهاجمات فرهنگی و تبلیغاتی و محاصره ها و محدودیت های شدید ارتباطی و تجارتي، در بسیاری از علوم و صنایع در بین 5 کشور، 8 کشور و یا 10 کشور دنیا قرار گرفتند.

د - انسان (جامعه) به هر مقوله ای توجه کند، در همان راستا تلاش کرده و در آن از تبحر برخوردار می گردد. در آن دورانی که غربی ها و برخی از ملل خاور دور به دنیا، حیات دنیوی، ابزارشناسی و ... توجه کردند، ملل کشورهای اسلامی که نام «اسلام» را بر دوش می کشیدند، نه به دین توجه کردند و نه به علم و تجربی و صنعت - نه به دنیای خود توجه کردند و نه به آخرت - به همین علت آنها در صنعت رشد کردند و اینها عقب افتادند.

بدیهی است جامعه ای که از یک سو در پی تحصیل و کار و تلاش نباشد و از سوی دیگر قرآن و کتاب آسمانی فقط بر سر سفره‌ی عقد یا بر سر قبر کاربرد داشته باشد، هیچ پیشرفتی نخواهد کرد.

ملاحظه:

حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی نه تنها نقش مهم، بلکه بیشترین تأثیر را در پیشرفت و یا عقب افتادگی ملت و کشور خود دارند. بدیهی است که وقتی اداره‌ی یک جامعه‌ی مسلمان [مثل ایران، سعودی، مصر، اردن، ترکیه و ...] به دست سلسله‌هایی چون قاجار، پهلوی، بعث، آل سعود و ملک فلان بیافتد و خودفروختگانی چون: احمد شاه، رضا شاه، محمدرضا شاه، آتاتورک، دمیرل، هیتلر، اوزال، فهد، ملک عبدالله، ملک حسین اردنی، ملک حسن مراکشی، علی عبد الله صالح یمنی، انور سادات و حسنی مبارک مصری و ... بیافتد و آنها همه جیره خوار امریکا، انگلیس، روسیه و اسرائیل باشند، هیچ رشد و پیشرفتی برای ملت‌ها و کشورهایشان نیز متصور نخواهد بود.

بدیهی است که طاغوت، انسان و جامعه را از «نور» به سوی «ظلمت» هدایت می‌کند. [وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ]

شبهه 25: درجات وجودی از جماد و نبات شروع شده به هیولا می‌رسند. هیولا را به طور کامل توضیح دهید.

«x-shobhe»: دقت فرمایید که به ویژه در مباحث فلسفی، ذهنی و انتزاعی، واژگان و معانی و مفاهیم

آنها و نیز مشترکات لفظی یا معنوی آنها نقشی بسیار مؤثر دارند.

الف - اگرچه برخی از فلاسفه قائل به درجات «وجود» یا «تشکیک» وجود هستند و البته فلسفه ی ملاصدرا با شرح مراتب طولی (و نه عرضی) مراتب وجود در سلسله ی علل و معلولات، شبهه‌ی وجودهای گوناگون (کثرت وجود) را حل کرده است، اما چنانچه علامه طباطبایی^(ه) می‌فرماید: «وحدت وجود» عرفا که منافاتی با تشکیک در (نظریه) وجود فلاسفه ندارد، نظر دقیق‌تر و عمیق‌تری به «وجود» دارد. در این نظر، «وجود» فقط اختصاص به ذات حق تعالی داشته و مابقی موجودات همه سایه، ظلّ و فی برای وجود حقند و نفس ظهورند و بس.

ب - دقت شود که منظور از «درجات وجود» نیز این نیست که چند وجود داریم. یکی در درجه‌ی پایین‌تر و یکی در درجه‌ی بالاتر. لذا «وجود» بما هو «وجود» واحد و احد است و نمی‌تواند کثرت یا درجات داشته باشد، بلکه ظهور و تجلی او در موجودات به حسب ظرفیت آنها دارای درجات و شدت و ضعف مرتبه است. لذا «موجود» شدت و ضعف مرتبه‌ی وجودی دارد و نه «وجود».

ج - این که بگوییم «وجود» از جمادی شروع شده و سپس به نبات ... و در نهایت به هیولا رسیده نیز درست نیست. چرا که «وجود» حتماً «محض» است، نه نقص دارد، نه نیستی به آن راه دارد، نه حرکت قوه به فعل دارد و نه تغییر و تحول به آن راه می‌یابد و در یک کلمه «سبحان» است. اما موجودات که ظهور و تجلی وجود در ماهیات متفاوت است، شدت و ضعف‌هایی نسبت به یکدیگر دارند.

در عین حال «موجود» نیز چنین نیست که از جماد شروع شده و به هیولا برسد. بلکه اگر بخواهیم درجات موجودات عالم را دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم بگوییم که «کف» آن یا پایین‌ترین، نازل‌ترین و ضعیف‌ترین مرتبه تجلی وجود، دنیای مادی است و به همین علت نیز نامش «دنیا» - دنی، پایین، پست - است. البته در همین دنیا نیز درجات موجود متفاوت است، هر چه جرم سنگین‌تر باشد، دنی‌تر و ه‌ر چه لطیف‌تر باشد، بالاتر است. مثل جماد (سنگ) یا گاز (اکسیژن) یا نور مادی.

د - تجلی «وجود» در موجودات درست بر عکس است، یعنی تجلی از بالاترین حد ممکن به پایین‌ترین حد ممکن صورت گرفته است. لذا نور اول، صادر اول یا خلق اول [که ذات مقدس حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. چنانچه فرمود: [اول ما خلق الله نوری]، اکمل، اشرف و احب موجودات است.

ه - جسمیت ماده میان همه اجسام مشترک است و بدون تردید جسمیت به ماده ی نخستین برمی‌گردد. ماده جوهری است که حامل قوه و استعداد است. جوهری که در همه ی اجسام سریان دارد. به این ماده «هیولای اولی» نیز می‌گویند.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

«ماده‌ای که در همه ی موجودات جسمان سریان دارد، همین است که ماده ی نخستین و هیولای اولی نامیده می‌شود. و همین ماده به همراه صورت جسمی جسم، خود ماده ی دیگری می‌شوند که صورت‌های ماه وی و حقیقی بعدی را پذیرا می‌شوند، این ماده‌ی تازه را ماده‌ی دوم می‌نامند»
(بدایة الحکمة - ترجمه ی محمد علی گرامی)

البته توضیح و شرح کامل ماده و هیولا (چنانچه سؤال کننده خواسته است) مستلزم تقریر یک کتاب فلسفی در این فصل است که از مجال این امکان مختصر خارج می‌باشد.

شبهه 26: در وحدانیت خدا شکی نیست، اما چرا در قرآن همه‌ی افعال را جمع «ما» به کار برده است؟ آیه‌ای ندیدم که فعل «من» در آن به کار رفته باشد.

«x-shobhe»: آیات بسیاری وجود دارد که در آن فعل مفرد و لفظ «آنا - من» به کار رفته است که در بحث به برخی از آنها اشاره خواهد شد. دقت شود: اولاً لفظ «ما» در همه زبان‌ها و ادبیات‌ها، ضمن اشاره به خود، بیانگر نوعی بزرگی یا حکومت نیز می‌باشد. لذا پادشاهان و فراعنه نیز به خود «ما» می‌گفتند و می‌گویند. ثانیاً، سیاق کلام خدا و آیات قرآن کریم چنین است که هر کجا موضوع به «عالم امر» مربوط باشد، لفظ «من» به کار می‌رود و هر کجا موضوع به «عالم خلق» مربوط گردد، لفظ ما به کار می‌رود. به عنوان مثال جهت روشن تر شدن موضوع: اگر شما پولی را به چند واسطه برای کسی فرستادید، صحیح است بگویید که «من» این پول را برای تو فرستادم و نیز صحیح است بگویید: ما که این پول را به تو رساندیم. در این لفظ «ما» هم مشخص است که پول توسط شما فرستاده شده و هم معین است که واسطه‌هایی در کار بوده است. لذا وقتی می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ - ما تو را ارسال کردیم» - «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ - ما آن را به تو نازل کردیم» - «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ - ما به تو اعطا کردیم» و ...، مشخص است که واسطه‌هایی در کار بوده است، مثل ملک و وحی، ملک رزق و

اما اگر سخن به ذات حق تعالی جل جلاله برگردد، یعنی او از خودش سخن بگوید، لفظ «من» به کار رفته است. مانع:

«نَبِيِّ عِبَادِكُنِّي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» (الحجر - 49)

ترجمه: به‌بندگانم خبرده‌کهنه‌بییناً من [نسبت به مؤمنان] بسیار آمرزنده‌مهربانم. (دقت شود که دو بار لفظ من به کار رفته است)

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» (النحل 2)

ترجمه: فرشتگان را که حامل وحی از فرمان اوست به هر کس از بندگان خویش بخواهد نازل می‌کند که (مردم را) انذار کنید (و بگویند که) خدایی جز من نیست پس، از من بترسید.

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه - 12)

ترجمه: من خود پروردگار توأم کفشهای خود را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی.

«وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه - 13)

ترجمه: و من تو را برگزیده‌ام به آنچه بر تو وحی می‌کنم گوش فرا دار.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه - 14)

ترجمه: من خدای یکنایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

دقت شود که در آیات فوق که پشت سرهم قرار دارد، چند بار لفظ «من» یا «اننی - به درستی که من» یا «یوحی - وحی من» یا «فاعبدنی - پس من را عبادت کنید» یا «لذکرى - برای یاد من» به کار رفته است.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (الأنبياء - 92)

ترجمه: این است آئین شما، آئینی واحد و من پروردگار شمایم پس تنها مرا بپرستید.

«مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (ق - 29)

ترجمه: نزد من هیچ سخنی تبدیل نمی‌پذیرند و من نسبت به بندگان، ستمکار نیستم (و این عذاب مولود عمل خود آنان است).

پس معلوم شد که لفظ «من» در کلام الله بسیار به کار رفته است و غالباً در جایی است که خداوند کریم راجع به خود سخن می‌فرماید.

البته آنچه بیان شد، همه در خصوص به کار بردن ضمیر «من و ما» است، و گرنه هر کجا به جای ضمیر به صورت مستقیم «اسم» به کار رفته و یا ضمیر «او» به کار رفته است، افعال همه مفرد می‌باشد. مانند: «هو السميع - او شنواست» - «ان الله يغفروا - همانان خداوند می‌بخشد» - «ان الله يرزق - همانا خداوند رزق می‌دهد» و

شبهه 27: در قرآن کریم تصریح شده که خداوند هر که را بخواهد هدایت یا گمراه می نماید. اگر ما اختیاری نداریم، پس ثواب و عقاب برای چیست؟

«x-shobhe»: همانطور که در سؤال بیان شده است، آیات بسیاری در قرآن کریم تصریح دارد بر این که هدایت و گمراهی به دست خداوند است و او هر که را بخواهد هدایت می کند. مانند:

«... وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (البقره - 213)

ترجمه: ... و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

دقت شود که هیچ امری خارج از اراده و قدرت الهی صورت نمی پذیرد. چنانچه او به هر کس بخواهد و به هر میزان که بخواهد رزق می دهد، علم می دهد، قدرت می دهد، می بخشد و یا عذاب می نماید. چرا که اساساً خالق و ربی جز او وجود ندارد و اراده ای به جز اراده ی او در عالم هستی حاکم نیست، که اگر چنین بود، او دیگر «رب العالمین»، «واحد و احد» و «لیس کمثله شیء» نبود.

اما اراده ی او به معنای سلب اختیار از بشر در برخی از امور نیست، چرا که این اراده نیز به مشیت و اراده ی او به آدمی اعطا و تفویض شده است و معنای سلب نقش و اثر «وسایل و وسائط» نیز نمی باشد، چرا که وسیله ها و واسطه ها را نیز او قرار داده است. نور و حرارات و جاذبه را به وسیله ی خورشید می دهد، مواد غذایی گیاهی یا حیوانی را به وسیله ی خورشید، زمین و آب می دهد، کشاورزی را تعلیم داده است و علم و هداقت را نیز به وسیله ی وحی، پیامبر (ص)، کتاب و امام می دهد.

پس این که فرمود: او هر که را خواهد هدایت و هر که را خواهد گمراه می کند، به معنای سلب اختیار نیست، بلکه بدین معناست که قوانین هدایت و گمراهی را او وضع کرده و در اختیار اوست. و انسان را نیز از شناخت این قوانین و وسایل و سببها غافل رها نموده است.

خداوند متعال علیم و حکیم است. نه بیهوده خلق می کند، نه خلقتش را بدون هدایت رها می کند و نه به اصطلاح شانسی، برخی را هدایت و برخی دیگر را گمراه می کند و سپس برای آن که خود هدایت یا گمراه نموده است، سؤال و جواب، حساب و کتاب و بهشت و جهنم قرار می دهد.

خداوند فرمود: من هر که را بخواهم هدایت می کنم و در ضمن بیان نمود که چه کسانی شامل این هدایت می شوند. به عنوان مثال فرمود:

رجوع کنندگان به رسول (ص)، کتاب و نور آشکار (امام) هدایت می شوند:

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (المائدة - 16)

ترجمه: خدا به وسیله آن کسانرا که از گمراهی بپایان رساند و پیرو کنند به راهها سلامت را هدایت می کند، و آنانرا به توفیق خود از تاریکیها

[بجهد، کفر، شرک و نفاق] به سوسروشنایی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد، و به جانب راه راست هدایت می کند.

هر کس به سوی او بازگردد هدایت می گردد:

«... قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» (الرعد - 27)

ترجمه: ... بگو خدا هر که را بخواهد گمراه می کند، و هر که بسوی او باز آید او را هدایت می کند.

هر کس به کتاب خدا ایمان آورد و خشیت الهی داشته و یاد او باشد هدایت می شود:

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (الزمر - 23)

ترجمه: خدا فرآیند فرستادن کعبه بهتر بنحیث (ونیکوترین سخنان سما نخواست) است، کتابکها یا تشمه (در کمال فصاحت و اعجاز) با هم مشابه است و در آئین خدا (و خاصان خدا) مکررمی شود، که از تلاوت (آیات قهر) آن خدا ترسانان را زهر اندام افتد و (با آیات رحمت) باز آمو سکونت یابند و دلها پشیمان به ذکر خدا مشغول گردد. این (کتاب) همان هدایت خداست که هر که را خواهد بپا نهد به آن رهبر فرماید، و هر کس را خدا بپا نهد به گمراهی و گذارد دیگر هیچ هدایت کننده آن خواهد داشت.

همچنین خداوند حکیم که فرموده، هر کس را دوست داشته باشم هدایت می کنم، خود فرموده است که چگونه انسان هایی را دوست دارد. مانند:

«... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره - 195)

ترجمه: ... و نیکی کنید، همانا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

«... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره - 222)

ترجمه: ... خدا مردم تائب را دوست می دارد و آنهایی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می دارد.

«... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (الاعمره - 159)

ترجمه: ... آنچه را که خود تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری می کند.

«... وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران - 246)

ترجمه: ... و خداوند صابران را دوست می دارد.

پس معلوم می شود که ایمان به الله، قبول نبوت، رجوع به کتاب و امام، احسان، تطهیر، توبه، توکل، صبر و ثبات و ... از اسباب هدایت الهی هستند و آدمی در همه ی این موارد به اراده ی الهی مختار است.

همچنین خود فرموده است که چه کسانی را هدایت نمی کند و چه کسانی را دوست ندارد. مثل:

«... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (البقره - 258)

ترجمه: ... و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

«... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (البقره - 264)

ترجمه: ... و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

«... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبه - 24)

ترجمه: ... و خدا مردم تبه کار را هدایت نمی کند.

«... وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقره - 190)

ترجمه: ... و تعدی روا مدارید که خدا متجاوزان را دوست نمی دارد.

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (البقره - 205)

ترجمه: (به شهادت این که) وقتی بر می گردند (و یا وقتی به ولایت و ریاستی می رسند) با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می کوشند و به مال و جانها دست می اندازند (کشاورزی و انسان ها را نابود می کنند) با اینکه خدا فساد را دوست نمی دارد.

«... وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (البقره - 276)

ترجمه: ... و خدا هیچ کافر پیشه ی دل به گناه آلوده را دوست نمی دارد.

«بَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (الأعراف - 31)

ترجمه: ای فرزندان آدم! زینت و آراستگی خویش را نزد هر مسجدی اتخاذ کنید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید زیرا او اسراف کنندگان را دوست ندارد.

و آیات بسیار دیگر. پس معلوم می شود که در قوانین الهی، ظلم، تعدی و تجاوز، فسق، فساد در زمین، از بین بردن مال و جان مردم، کفر، گناه، اسراف و ...، اسباب و سبب انحراف و گمراهی هستند. و دور ماندن (تقوا) و یا آلودگی به این صفات نیز در اختیار انسان است.

شبهه 28: می‌گویند: در قرآن تناقض است. شراب (خمر) را از عمل شیطان خوانده، ولی می‌گوید در بهشت نهرهای شراب (خمر) جاری است؟

x-shobhe: اگر غرضی در کار نباشد، ابتدا خوب است که دست کم از یک یا چند آشنای با قرآن سؤال کنند که منظور چیست و مقصود کدام است و سپس حکم کنند که تناقض هست یا نیست و آن را به عنوان یک دستلورد مهم در سبب هایشان درج کرده و فرافکنی کنند. و خوب است که قبل از جس تجویز برای یافتن تناقض در قرآن کریم، از چند نفر واژه شناس سؤال کنند که چه فرقی بین «تناقض، تضاد، اختلاف، تفاوت، فرق و ...» وجود دارد. نه این که دو تا کلمه را پیدا کنند و فریاد زنند که تناقض هست. نویسندگی این شبهه به چند آیه استناد کرده که در آنها بیان شده که «شرب خمر» از عمل شیطان است. مانند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة - 90)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، همانا باده و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلید است و از کارهای شیطان. پس از آن [ها] دوری کنید باشد که شما رستگار شوید.

و هم چنین به آیتی اشاره نموده که در بهشت نهرها «خمر» وجود دارد که موجب لذت بهشتیان می‌گردد. مانند:

«مَنْكُمُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ لِّمَن رَّزَقَهُمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (محمد(ص) - 15)

ترجمه: مثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده اش را داده‌اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نموده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی‌کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتی از پروردگارشان دارند آیا چنین کسانی مثل آن کس است که جاودانه در آتش قرار داشته آبی جوشیده می‌نوشند که اندرونشان را پاره پاره می‌کند؟

پاسخ: نه اصل شراب «خمر» بد است و نه اصل «شهوت» بد است، نه اصل «لذت» بد است و نه هیچ چیز دیگری که خداوند متعال خلق کرده است، چرا که حق تعالی خیر محض است و از او شر صادر نمی‌گردد. منتهی کار شیطان (اعم از جن و انسان)، بدل زدن است و همه ی انحراف انسان نیز از قرار دادن «بدل» به جای «اصل» به صورت عمدی یا سهوی نشأت می‌گیرد. إله‌های کاذب را به جای «الله» می‌گذارند، مبحث به دنیا را به جای محبت به خدا قرار می‌دهند، مکاتب باطل را بدل کتاب و دین الهی ترویج می‌کنند، امام باطل را به جای امام حق بر کرسی می‌نشانند و پیروکش می‌کنند، نام فساد را لذت می‌گذارند، نام فحشا را شهوت می‌گذارند، نام دیکتاتوریشان را دمکراسی می‌گذارند و

همین طور نام «خمر» را بر نوعی از نوشیدنی‌های مست کننده، گیج کننده، بی‌خود کننده، بیمار کننده و کشنده [مسکرات] می‌گذارند و می‌گویند: «این شراب است». سپس شبهه ایجاد می‌کنند که اگر شراب بد

است، چرا خداوند متعال در بهشت نهر شراب جاری می کند؟! در حالی که این دو هیچ شباهتی به هم ندارند. یکی اصل است و دیگری بدل.

پس نه آن خمیری که بشر درست کرده، شراب و خمر است ، نه لذتی که می برد در واقع لذت است و نه شراب خمیری که در بهشت به صورت نهر روان است، شراب و خمیری که دست آمده از تخمیر انگور، سیب یا سایر میوه های دنیاست که سر درد و مستی بیاورد . و این دو شراب [خمر] فقط اشتراک لفظی با یکدیگر دارند.

اگر خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که نهری از شراب (خمر) در بهشت جاری است، در ضمن فرمود، شراب بهشتی «طهور» است. یعنی پاک است و از هر گونه رجس به دور است.

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (الإنسان - 29)

ترجمه: بر اندام بهشتیان لباسهایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره تزیین شده اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند.

و فرمود نوشیدنی های بهشت سردرد و مستی نمی آورد:

«لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ» (الواقعه - 19)

ترجمه: و کسی که می خواهد مدعی شود در قرآن کریم تناقض دارد، لابد باید دست کم یک بار روخوانی کند. پس اگر به این کار مبادرت ننموده و یا روخوانی نموده و این آیات را نیز دیده و چنین قضاوت می کند، پس مغرض است.

شبهه 29 (تهران): در سایت‌ها مطرح می‌کنند: «اگر ولایت فقیه بر همه شیعیان جهان ولایت دارد، پس چرا علمای کشورهای دیگر در مجلس خبرگان شرکت ندارند؟» پاسخ چیست؟ [تکرار به علت کثرت سؤال مجدد]

«x-shobhe»: همیشه سؤال را با رنگ و بوی شبهه به نوعی مطرح می‌کنند که حق محکوم جلوه داده شود! این شبهه را حتی برخی از سایت‌ها پی که اصلاً ولایت فقیه را قبول ندارند نیز مطرح کرده‌اند! چرا سؤال نمی‌کنند که «اگر ولایت فقیه بر همه شیعیان جهان ولایت دارد، پس چرا با او بیعت نکرده و حکومتش را نمی‌پذیرند؟» لذا به نکات ذیل دقت شود:

الف - ولایت فقیه، نه تنها بر شیعیان جهان، بلکه [طبق فتاوی اهل تشیع و تسنن] بر همه مسلمین جهان ولایت دارد. لذا واجب است همگان ولایت او را بپذیرند. پس اگر نپذیرفتند، کوتاهی از خودشان است.

ب - «ولایت فقه» و بالتبع «ولایت فقیه» در تمامی عرصه‌ها بر فرد یا جامعه اسلامی، یک اصل فقهی و یکی از احکام اسلام است. اما اجرای آن منوط به پذیرش است. مثل این است که بگوییم: «نماز واجب است». آری نماز واجب است، اما ممکن است بسیاری از مردم جهان یا حتی مسلمانان نماز نخوانند. لذا اجرای این اصل نیز منوط به پذیرش مردم است. اگر مردم حکومت «ولایت» را نپذیرند، از ولی [چه معصوم و چه غیر معصوم] کاری در این زمینه ساخته نیست و حتی اگر حضرت علی (علیه السلام) باشد، حکومت نموده و به اصطلاح «خانه نشین» می‌شود. البته امامت، ولایت و حقانیتش به جای خود محفوظ است، بلکه مردم نمی‌پذیرند و خود را به زحمت انداخته و محروم می‌کنند. مثل این که پزشک یا دانشمند یا معلمی وجود داشته باشد، اما اهالی یک شهر یا قریه به او رجوع نکنند.

ج - شیعیان کشورهای دیگر، اگر چه شیعه هستند و به اصل ولایت فقیه نیز معتقدند، اما به اختیار یا به اجبار، از روی بی بصیرتی یا ناتوانی تحت لوای حکومت پادشاهان خود هستند و نه حکومت اسلامی به رهبری «ولایت فقیه». پس هرگاه مانند ملت ایران قیام کردند، پادشاهان و نظام حاکمیت جابرانه‌ی سلطنت کفر را برچیدند و حکومت اسلامی را پذیرفتند و با «ولی فقیه» زمان خود بیعت کردند، دامنه‌ی حکومت اسلامی و بالتبع انتخابات‌های آن نیز گسترده می‌شود و نمایندگانی از آنان نیز حضور خواهند یافت. نه این که حکومت غیر را بپذیرند و سپس در حکومت اسلامی که در کشوری دیگر استقرار دارد نقش ایفا نموده و رهبرش را تعیین کنند!

د - شیعیانی که این حکومت و ولایت را پذیرفته‌اند، اما امکانی برای استقرار آن در کشور خود ندارند، ارگان‌های این حکومت را نیز پذیرفته‌اند و نمایندگان موجود را نمایندگان خود می‌دانند. تا زمانی که قادر شوند حکومت اسلامی را در کشور خویش نیز مستقر نمایند. بدیهی است که در آن زمان اگر لازم بدانند نامزدهایی جهت شرکت در خبرگان معرفی خواهند نمود.

ملاحظه: متن فوق در تاریخ [27 اسفند 1389](#) درج گردیده بود.

شبهه 30: در جهان امروز چگونه می‌توان زن را به اسلام دعوت کرد و به او گفت: شهادت یا ارث تو نصف مرد است و ... ؟

«x-shobhe»: دعوت به اسلام، دعوت به جهان بینی واقع‌گرایانه، خداپرستی و کنار گذاشتن شرک‌های علنی و مخفی و انسان شدن است و احکام، دستورالعمل‌های درست زیستن در طی طریق است. پس اگر کسی مسلمان نباشد و قرار باشد که او را به اسلام دعوت کنیم [حتی خودمان را]، به احکام دعوت نمی‌کنیم، بلکه به اصول که منطبق با عقل و فطرت بشری است دعوت می‌کنیم. و وقتی اصول درست شد، فروع نیز درست می‌شود. چرا که انسان عبد و بنده و مطیع معبود خود است «چه معبودش الله باشد و چه اله‌های گوناگون مثل نفس، شهوت و ...» و تلاش می‌کند تا راه رسیدن به او را بی‌یابد. اگر چه راه دشوار و پر مشقت باشد. و زحمت پیمودن راهی ناهموار به مقصد نامعلوم بسیار بیشتر از زحمت پیمودن راه هموار به قصد قرب الهی و زندگی جاوید در ظل رحمت و اسعه‌ی اوست.

البته وقتی مسلمان شد، با احکام نیز آشنا می‌شود و می‌فهمد که اینها بیشتر شعار است. نه چنین است که او همیشه شهادتش و یا ارثیه اش نصف باشد و یا چگونگی تعامل با همسرش اینگونه باشد که در شعار ضد تبلیغ می‌گردد.

وقتی کسی مسلمان شد، همه‌ی احکام را با روی باز می‌پذیرد. چنانچه وقتی به مرد مسلمان حکم می‌شود: نفقه زن بر عهده‌ی توست - حق هیچ‌گونه امر و نهی و کار دادن به او را نیز نداری - حتی اگر به فرزندش شیر دهد، چون نفقه‌ی فرزند نیز با توست، می‌تواند از تو مزد شیر و غذای نوزادش را بگیرد - اگر زن درباره‌ی برخی از امور مربوط به خودش شهادت داد، حتی سند هم نمی‌خواهد چه رسد به شهادت دیگری و باید بپذیری - اگر می‌خواهی با او ازدواج کنی حتماً باید مهریه‌ای توافق کنی و آن مهریه بدهی تو به اوست، چه طلاق بدهی و چه با هم زندگی کنی و حتی اگر از دنیا بروی، اول مهریه‌ی او را به عنوان بدهی از مال تو کسر می‌کنند و سپس ارث تقسیم می‌شود و خلاصه او باید مثل یک ملکه در جایگاهش قرار گیرد و تو به او خدمت کنی - اگر برای فرزندان هدیه گرفتی، اول باید هدیه‌ی دخترت را بدهی - او ریحانه است و باید مثل «گل» با او رفتار و از او مراقبت کنی، اگر در مقام مادر قرار گرفت، کلید بهشت زیر پای اوست و بدون جلب رضایت او به بهشت وارد نخواهی شد و مرد نمی‌گوید: این چه دینی است؟! بلکه می‌گوید چه منطقی و شیرین است. زن هم همین‌طور است.

دقت شود که اگر کسی به خداوند متعال ایمان نیاورده و او را بندگی نکند، حتماً بندگی خدایان کاذب دیگری را می‌کند که به مراتب سخت‌تر است و بندگی خدا اصلاً سخت نیست. و اگر کسی ایمان به معاد نداشته باشد، حتماً باید به خاک شدن و پوچی دنیا ایمان بیاورد که بسیار ناامید کننده، یأس آور و دردناک است و اگر کسی «دین اسلام» را نپذیرد، حتماً ادیان دیگر [دین یعنی روش زندگی] را جایگزین می‌کند که هم سخت‌تر است و هم مضر و هم مه‌لک. چنانچه نتایج امروز ادیانی چون: مارکسیسم، کاپیتالیسم، لیبرالیسم، فمینیسم و ... را در جهان غرب و نیز تعریف و جایگاه زن در آنها را شاهدیم. به همین دلیل تعداد زنانی که امروز در جهان غرب به اسلام می‌گروند، به مراتب بیشتر از زنانی است که به خاطر سبب هم‌الارث یا ... از اسلام روی برمی‌گردانند.

دقت شود که زن در کلیه‌ی مکاتب امروزی (که مورد بحث است)، حتی در فمینیسم که ادعا دفاع از حقوق زن را دارد، نه تنها یک «جنس دوم» هم نیست، بلکه اصلاً انسان نیست و ابزاری برای تولید، جنسی برای لذت و نیرویی برای کار ارزان است و نه تنها نصف ارثیه‌ی پدری، بلکه حتی همه‌ی هویت خود را به عنوان انسان، زن، همسر، مادر، فرزند، خواهر و ... به این بهانه که اینها همه قیود است، از دست می‌دهد. او باید آزاد (به تعبیر غربی‌ها) باشد تا تملک و سوءاستفاده‌ی او را راحت‌تر انجام پذیرد.

پس اگر خواستید کسی را به اسلام دعوت نمایید، به اصول دعوت کنید. فروع را بعداً می‌شناسد و یا تقلید می‌کند. و البته وقتی خدا را شناخت، حتی اگر به او فرمان رسد که فرزندت را قربانی کن، برایش شیرین است، چه رسد که ارث پدرش نصف برادرش باشد. و اگر هدایت نشد، هست و نیست خود را در راه منافع و لذات دیگران قربانی خواهد کرد.

شبهه 31: در دانشگاه‌ها و محیط‌های دانشجویی بسیار مطرح می‌شود که «استیون هاوکینگ» با نظریه‌ی عوالم موازی ثابت کرده است جهان از هیچ به وجود آمده است. چه دلایل فلسفی و منطقی در پاسخ وجود دارد؟

«x-shobhe»: قبل از هر پاسخی توجه به چند نکته بسیار ضروری‌تر به نظر می‌رسد:

الف - اگرچه برای یک دانش پژوه یا دانشجو بسیار زشت و سبک است که برخوردش با مباحث علمی، همچون برخورد عوام با «مد» لباس یا مو و یا طرفداری هواداران تیم های ورزشی باشد، اما متأسفانه باید اذعان داشت که این رفتار سخیف هم چون یک جریان حاکم است. لذا شاهدیم که بسیاری از مطرح کنندگان یا طرفداران یک نظریه، اصلاً نمی دانند که نظریه پرداز چه گفته است و فقط با تأسی به او به دیگران پز می‌دهند(!؟) - شاید خیلی‌ها گمان می‌کنند که اسم «استیون هاوکینگ» یا «هگل» یا «رورتی» و «هابس» بسیار مدرن‌تر از ملاصدرا، محمد باقر صدر، مطهری و علامه طباطبایی است.

ب - نه «استیون هاوکینگ» ثابت کرده است که جهان از عدم به وجود آمده و به وجود آورنده ای ندارد و نه دیگران و نه کسی می تواند چنین اثباتی بنماید. بلکه اینها همه «نظریه» است و نظریه بر پایه ی «ظن و گمان» است. هر کسی می‌تواند نظریه بدهد. یکی می‌گوید جهان چنین خلق شده و دیگری می‌گوید چنان و شما هم می‌توانید نظریه بدهید. اما نظریه تا با دلایل عقلی و علمی به اثبات نرسد، هیچ ارزشی به جز «نظریه» ندارد و پیروی از نظریه، پیروی از حدس و گمان‌های خود یا دیگران است که به جز گمراهی نتیجه‌ای ندارد.

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

ترجمه: بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی‌کنند، با اینکه پندار به هیچ وجه حق را اثبات نمی‌کند، (پس بدانند که) خدا بدانچه می‌کنند دانا است.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِاطْلَافٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص - 27)

ترجمه: و پنداشتند که ما آسمان و زمین را به باطل آفریدیم و حال آنکه چنین نبود و این پندار کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کافران از آتش.

ج - استیون هاوکینگ (Stephen William Hawking) یک فیزیکدان نظری است. فیزیک و هیچ یک از علوم تجربی دیگر نمی‌توانند درباره‌ی «بودن یا نبودن» خدا سخن بگویند. چرا که نه بودنش در علم تجربی قابل اثبات است و نه نبودنش. مضافاً بر این که علوم تجربی فقط می‌توانند بودن برخی از اجزای مادی عالم را با تجربه به اثبات رسانند، اما نسبت به «نبودن» (اگرچه یک شیء مادی) سخنی برای گفتن ندارند، چرا که قابل اثبات نیست. مثلاً اگر شما نظریه دادید که آسمان سوم یا چهارمی وجود دارد، علوم تجربی نه می‌توانند این نظریه را اثبات کنند و نه نفی. چون هیچ کدام قابل تجربه نیست. به همین دلیل جهان از نظر دانشمندان مادی (متمسکین به علوم تجربی صرف) کهنه کتابی است که اول و آخرش افتاده است. و این مباحث از مقولات عقلی می‌باشند که در فلسفه، منطق و کلام مورد بحث قرار می‌گیرند.

د - اگر منظور نظریه پردازان این است که «جهان نبوده و بعداً به وجود آمده است»، این نظریه‌ی جدیدی نیست و به همان بحث «حدوث و قدم» ماده برمی‌گردد و البته در فلسفه‌ی اسلامی، نه فقط جهان مادی، بلکه هیچ چیز جز خدای واحد نبوده و بعداً به وجود آمده است و همین امر گواهی بر به وجود آورنده است. چرا که نسبت ممکنات به «عدم و وجود» برابر است. لذا بدون علت پیدایش نمی‌یابند.

اما اگر منظورشان این است که جهان هستی [ماده یا غیر ماده] از هیچ به وجود آمده است! نظریه‌ای موهوم است و شعاری بیش نیست. چرا که عقل مکرر و مستمر و در هر امری اثبات می‌کند که معلول بدون علت،

حرکت بدون محرک، نظم بدون ناظم ... و در نهایت هستی بدون هستی بخش به وجود نمی آید و حتی نه تنها یک نمونه ی خارجی برای اثبات آن نمی توان یافت، بلکه تصور آن نیز محال است . چرا که هر تصویری، اگرچه فقط خیال و باطل باشد، خود معلول علتی است.

هـ- اگر منظور از «عوالم موازی» - «جهان موازی» - «زمان موازی» و ...، عالم ماده باشد، باز در علم تجربی قابل اثبات و یا نفی نیست . چرا که در علم تجربی فقط وجود بخش کوچکی از یک جهان مادی قابل درک است و هر کشف جدیدی نیز در همین جهان صورت می پذیرد. و در بحث عقلی و فلسفی نیز وجود هزاران عالم موازی نه تنها دلیل ی بر نفی آفریدگار نمی شود، بلکه بیشتر تثبیت کننده است . مگر این که مدعی شوند دو «هستی» موازی [دو خدا] وجود دارد، که چنین سخنی معنا و منطقی ندارد. چرا که اگر «هستی» دوئیت پذیرد، معلوم می گردد که هر کدام از آن دو محدود بوده و توأم با نیستی هستند و همین محدودی ت آنها را از هستی ساقط می کند.

اگر منظورشان این است که به غیر از عالم ماده، عوالم دیگری نیز به موازات وجود دارند، این نیز حرف جدیدی نیست و دلیلی بر اثبات استنتاج های عقلی، فلسفه ی اسلامی و کلام وحی است که از عوالم متفاوت همچون عالم عقل، عالم عشق، عالم ملائک، عالم روح، عالم ماده، عالم صورت و برزخ [برقراری موجود با صورت و بدون ماده] و عالم آخرت، سخن به میان آورده و دلایلی عقلی و نقلی بر وجودشان ارائه داده و پروردگار عالمیان را واحد، احد و «رب العالمین» خوانده است.

در مورد نظریه ی زمان های موازی نیز پیش از مطالب مبسوطی درج گردیده است (1) که لازم است مطالعه شود.